

رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

- تاریخچه مختصر فعالیت

- بحران قدرت - برخوردی به
اوضاع سیاسی ایران بعد از انقلاب

فروردین ۱۳۵۸

شماره ۴

شماره های ۱ و ۲ و ۳ رهائی از اردیبهشت
۱۳۵۷ تا کنون توسط گروه اتحاد کمونیستی منتشر
شده است. شماره ۱ در اردیبهشت ۱۳۵۷ منتشر شد و حاوی
تحلیلی از شرایط موجود تحت عنوان " ایران : رفورم
یا انقلاب " بود.

شماره ۲ در شهریور ۵۷ منتشر شد و حاوی
مقالاتی بنام " استراتژی دو جبهه‌ای امپریالیسم "
و " پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری " بود.

شماره ۳ در آذرماه ۵۷ منتشر شد و دو مقاله
را در بر میگرفت: " در گذرگاه انقلاب " و " بحران
سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش روحانیون در گذار قدرت "
از این شماره، رهائی بعنوان نشریه سازمان
وحدت کمونیستی منتشر میشود. در این شماره مقدمه‌ای
در مورد تاریخچه فعالیتها مطلب کوتاهی درج میشود و
سپس تحلیل از شرایط کنونی و ارزیابی نیروهای
اجتماعی در مقاله ای بنام بحران قدرت ارائه
میکرد.

تاریخچه مختصر فعالیت

در سال ۱۳۴۹ چند جریان کوچک کمونیستی که در میان عده‌ای از مبارزین ضد امپریالیست در خارج از کشور به وجود آمده بود، متحد شده و یک گروه کمونیستی را که بعدها بنام گروه اتحاد کمونیستی شناخته شد تشکیل دادند. نخستین فعالیت متشکل این گروه در جهت انتقال و گسترش دامنه فعالیت به داخل کشور، در همان سال ۴۹ با فعالیت در منطقه خاورمیانه آغاز شد و همزمان با آن کوششهایی جهت تماس با انقلابیون داخل بعمل آمد. از این جمله است تماس با گروه رفیق احمدزاده از تشکیل دهندگان سازمان چریکهای فدائی خلق. با شروع مبارزه مسلحانه در سیاهکل و یورش سیمانه رژیم به مبارزین انقلابی، ارتباط گروه با داخل قطع شد. در سال ۱۳۵۲ تماس مجدد بین گروه و سازمان چریکهای فدائی بوجود آمد که منجر به برقراری ارتباط ارگانیک میان گروه و سازمان شد و توافق بعمل آمد که در ضمن یک پرونده تجانس وحدت کامل حاصل شود. در طول این دوران که قریب به سه سال طول کشید، فعالیتهای گروه و سازمان در منطقه خاورمیانه در یک مجموعه واحد انجام گرفت. عمده این فعالیتها که برخی مشترکاً و برخی به تنهایی در همان زمان یا بعداً توسط ما انجام گرفت عبارتند از:

شرکت در مبارزات مسلحانه جنبش آزادبخش عمان
 (ظفار) ، همبستگی و همکاری نزدیکی سیاسی و نظامی با
 سازمانهای انقلابی فلسطینی ، شرکت در جنگ اعصاب
 و اسرائیل (۱۳۵۲) ، شرکت در جنگ داخلی لبنان (جنگل
 مه ۱۳۵۶ علیه اسرائیل - جنوب لبنان) ، فعالیتهای
 آموزشی - نظامی انقلابیون ایران و تدارک تجهیزات ،
 فعالیتهای انتشاراتی و تبلیغاتی (درکادر جبهه ملی
 خاورمیانه) از جمله ایجاد رادیو انقلابیون ، رادیو
 میهن پرستان ، رادیو سروش و انتشار متجاوزان ۴۰ جلد
 کتاب و نوشته (ارتدائیان ، مجاهدین ، جبهه خاورمیانه
 و روزنامه های باختر امروز و ایران الثورة) (انقلاب ایران)
 نکته دیگر قابل تذکر تماس و همکاری با سازمان
 مجاهدین خلق است که از سال ۱۳۴۹ (قبل از اعلام
 رسمی وجود این سازمان) آغاز شد و تا هنگامی که
 عده ای تحت عنوان " کمونیسم " این سازمان انقلابی را
 از درون متلاشی کردند ادامه یافت . همکاری گسترده ما
 با رفقای مجاهد در زمینه های انتشاراتی ، تبلیغاتی
 (رادیو) و برنامه ریزی مشترک در مورد پاره ای از
 امور مبارزاتی علیرغم اعتقاد به ایدئولوژی های
 متفاوت بسیار صمیمانه بود . ما پاره ای از تجربیات
 خود را در این زمینه و نیز نظرات خود را در طر
 مشی و منش حاکم بر کسانی که بعدا این سازمان را
 متلاشی کردند در نوشته های منجمده در دفتر همدست
 " پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین

خلق ایران " و " مشکلات و مسائل جنبش " مفصلاً تشریح کرده‌ایم . خوشبختانه این سازمان مبارز تجدید سازمان یافت و امروز بصورت یک عامل ارزنده در مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی فعالیت میکند .

در دوران فعالیت مشترک و ارگانیکی با سازمان چریکهای فدائی خلق ، بحثهای مفصل شفاهی و کتبی پیرامون مسائل انقلابی و دیدگاه‌های مختلف در مارکسیسم و برخورد به استالینیسم و اندیشه مائو - تسه دون و همچنین برداشت از مبارزه مسلحانه به عمل آمد . در سال ۵۴ و ۵۵ گرایش مائوئیستی و هواداری از نظرات و اعمال استالین در سازمان چریکهای فدائی به حدی رسید که منجر به موضعگیری کتبی و شفاهی ما شد^۱ . بویژه پس از آنکه معلوم شد که این اعتقادات

۱ - لازم به تذکر است که تجدید سازمان چریکهای فدائی خلق پس از ضربات اردیبهشت و خرداد ۵۵ همراه با تغییرات فاحشی در مواضع ایدئولوژیک آنها بوده است . رد نظرات رفقا پویان و احمدزاده ، پذیرش کامل نظرات رفیق جزنی و عدم تکیه بر اندیشه مائوتسه دون و از اولین اقدامات سازمان پس از تجدید ساختمان یوده است . مع هذا اخیراً این سازمان مجدداً در پذیرش نقطه نظرات اساسی رفیق جزنی نیز بطور مصرح ابراز تردید کرده است (تضاد عمده ، مرحله انقلاب و) و پاره‌ای از نقطه نظرات دیگر را مطرح نموده است .

رفق‌ای فدائی در نحوه سازماندهی و روابط درونی سازمان آنها منعکس شده و مناسبات را بشدت غیر دموکراتیک کرده و منجر به اقداماتی شده است که از نظر ما غیر قابل قبول بود، ادامه همکاری خود را منوط به تحقیق بیشتر در این زمینه و تغییر مناسبات نمودیم. بفاصله کوتاهی پس از این مسائل، ضربات اردیبهشت و خرداد ۵۵ به فدائیان و شهادت رهبری سازمان و قطع ارتباط نمایندگان آنها با سازمان و تصمیم‌گیریهای نادرست نمایندگان آنها، منجر به قطع پروسه تجانس و همکاری ارگانیکی گروه با چریکها شد و گروه تصمیم گرفت مجدداً فعالیت مستقل خود را تحت

از آنجا که بنظر می‌رسد سازمان چریکهای فدائی خلق هنوز در موارد متعدد، و منجمله در موارد اساسی، به نظر ثابتی نرسیده است، اظهار نظر، تأیید یا نقد جامع آنها غیر ممکن است. ما امیدواریم پس از آنکه سازمان چریکهای فدائی خلق مواضع خود را در مورد مسائل گوناگون روشن کرد، متوافق یا عدم توافق خود را با آن مواضع اعلام داریم. باین امر نیز بایست اشاره کنیم که روند تبادل نظر و نقد بین سازمانهای انقلابی از پیش شرطهای پیشبرد امر انقلاب است. ما بسیم خود در تسریع این روند کوشا خواهیم بود در عین حال که همکاری با تمام سازمانهای انقلابی را از اهم وظائف خود می‌شماریم.

نام گروه اتحاد کمونیستی از سر گیرد.

پس از شروع مجدد فعالیت گروه ، فعالیت برای سازماندهی در ایران آغاز شد. همزمان با آن نوشته هایی که بین گروه و سازمان چریکهای فدائی خلق در مورد مطالب نظری رد و بدل شده بود در چهار کتاب (در باره انقلاب ، مرحله تدارک انقلابی ، اندیشه مائو - تسه دون و سیاست خارجی چین ، استالینسم) همراه با چندین نوشته دیگر حول مسائل تئوریک و تحلیلی و نیز پاره ای از تجارب جنگی منتشر شد.

در آغاز این مرحله بعثت آنکه رفیق مبارز ما منوچهر حامدی از پایه گذاران گروه که در ارتباط با پروسه تجانس گروه با چریکهای فدائی خلق فعالیت میکرد در ضوابط اردیبهشت ۵۵ در تهران به جنگال رژیم افتاد و به شهادت رسید ، و نیز بعثت قطع ارتباط گروه با سایر اعضا خود در ایران ، شروع فعالیت با دشواریهای فراوان مواجه شد ولی بالاخره این تلاش به همت عده ای از رزمندگان ایران و سایر اعضا گروه که بایران رفته بودند بشمر رسید و سازمان وحدت کمونیستی در این روند با به عرصه حیات گذاشت . با آنکه نظرات و تحلیلهای مشخص ما در مورد اهم مسائل جنبش در انتشارات متعدد تشریح شده اند ، معهذا ضروری می بینیم که اصول اساسی نقطه نظرات ایدئولوژیک و سیاسی (مرامنامه و اهداف) خود را مجملا در اینجا عرضه داریم .

سازمان وحدت کمونیستی

- ۱ - جهان بینی کمونیسم علمی اساس مرامی سازمان وحدت کمونیستی است .
- ۲ - تا زمانی که جامعه طبقاتی است ، آزادی واقعی انسانها ممکن نیست . تنها در جامعه بی طبقه ، انسانها آزادی واقعی و انسانیت خلاق خود را بساز می یابند .
- ۳ - سرمایه داری یک سیستم جهانی است . سرمایه داری که در مرحله انحصار امپریالیستی است ، ستم و تجاوز اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی خود را بر کلیه توده های مردم و بر همه زحمتکشان جهان اعمال میکند . انقلاب جهانی سوسیالیستی تنها راه ممکن برای نابودی ستم و استثمار سرمایه داری است . از آنجائی که کارگران تنها طبقه با رسالت آینده هستند ، فقط حکومت مستقیم آنان به آزادی واقعی اجتماعات بشری می انجامد .
- ۴ - هم سرنوشتی ماهوی کارگران جهان از این واقعیت برمیخیزد که کارگران جهان بدون استثناء ، بدون توجه به نژاد ، ملیت ، زبان ، فرهنگ و مذهب ، تحت سلطه استثمارگران سرمایه - سرمایه داری جهانی هستند . انترناسیونالیسم پرولتری یکی از اصول مرامی ما و هر سازمان کمونیستی است .
- ۵ - ایران یک کشور سرمایه داری است . تضاد اساسی

جامعه ما تضاد کار و سرمایه، و جنگ مشخص طبقاتی جامعه، جنگ میان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان با طبقه بورژوازی و امپریالیسم جهانی است. بنابراین تنها انقلاب اجتماعی ایران که به تغییر اساسی مناسبات و محو استثمار، بنفع طبقه کارگر و کلیه توده‌های مردمی می‌انجامد، انقلاب سوسیالیستی است.

۶ - تاریخ طبقاتی جهان، از انحلال جوامع اشتراکی اولیه ناکنون ثابت کرده است که هیچ طبقه حاکمی در صلح و آشتی آماده نیست منافع و موضع خود را به طبقه دیگر تفویض کند. اعمال قهر طبقاتی تنها امکان قدرت‌یابی زحمتکشان ایران و جهان، تنها راه رهایی توده‌های مردم از بند ستم و استثمار است.

۷ - در شرایط اعمال قدرت نظامی امپریالیسم جهانی در شرایط اعمال قدرت طبقه حاکم، اعمال قهر انقلابی طبقاتی بصورت مشخص مبارزه مسلحانه و اعمال قهر مسلحانه نمود میکند، بنابراین مبارزه سیاسی-نظامی برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی، تنها راه رهایی زحمتکشان ایران است.

۸ - تجدید نظر طلبی در انواع صور خود با تکیه بر اصلاح طلبی و پارلمانتاریسم، با نفوذ در جنبش‌های کارگری جهان، این جنبش‌ها را به کجراه و شکست‌کشانده است. مبارزه با پایگاه‌ها، احزاب، کشورهای و دستجات مبلغ این نظریات و اقدامات ضد کارگری آنها که در خدمت آشتی طبقاتی است، از وظائف کمونیستها است.

مائوئیسم و تروتسکیسم و استالینیسم از جمله انحرافات دیگر در جنبش کمونیستی هستند - سازمان وحدت کمونیستی، مبارزه، مشخص و همه جانبه علیه این انحرافات را ادامه میدهد. اعتقاد بانترناسیونالیسم پرولتری از نظر ما به معنای همبستگی با کارگران سراسر جهان و استقلال کامل از همه قدرتها و منجمله دولی است که خود را مدافع منافع کارگران میدانند. ما سیاست عدم وابستگی به کلیه دول و برخورد منقدانه نسبت به سیاستهای آنها و محکوم کردن ماهیت و سیاستهای ضد انقلابی همه دولی که تحت نام سوسیالیسم علیه منافع خلقهای ایران و جهان موضع میگیرند و با امپریالیسم و رژیمهای دست نشانده از درساژش و معاومه بر میایند را جزء لایتجزای اعتقاد به انترناسیونالیسم پرولتری میدانیم. ما هیچ کعبه و میهنی برای سوسیالیسم نمی شناسیم و با سیاست طلبی و ناسیونالیستی که در قالب سوسیالیسم عرضه میشود مبارزه میکنیم.

اهداف

- الف - هدف نهائی: هدف نهائی سازمان وحدت کمونیستی ^{سپهیم} بودن در ساختمان حزب کمونیست برای انجام انقلاب سوسیالیستی و کمک به پدیداری جامعه عاری از استثمار طبقاتی در تظاهرات گوناگون آن است.
- ب - هدف مرحله ای: شرکت در مبارزات طبقاتی کارگران با سرمایه داری، صیقل سلاح تئوریک و کوشش در جهت تحکیم و گسترش سازمان انقلابی، سازمانی سیاسی - نظامی در ایران، در خدمت جهان بینی کمونیستی است.

بحران قدرت

برخوردی به

اوضاع سیاسی ایران بعد از انقلاب

بحران وضع کنونی جنبش ایران و نقش نیروهای مختلف برای روشن کردن چشم انداز آینده و جلوگیری از سلطه نیروهای مستبد و ضد دموکراتیک بر جامعه اهمیت اساسی دارد. در این مختصر کوشش میشود که طرح کلی ارائه گردد و امکانات مختلف سیر حرکت جامعه بررسی شود. قبل از سقوط رژیم شاه، بر مبنای تحلیل جنبش و خواسته های آن و ماهیت رهبری آن، پیش بینی کرده بودیم که حوادث یک سال و نیم اخیر حداکثر به یک انقلاب سیاسی منجر خواهد شد. در این زمینه در آذر ماه ۵۷ (رهائی شماره ۳) نوشتیم:

"اگر شاه برود، رژیم او با همه دستگاه های سرکوبش و بساط سلطنت از میان بر داشته شود و قشر جدیدی به حکومت برسد، این انقلاب سیاسی پیروز خواهد بود. انقلاب سیاسی پیروزی که صرفاً یک گام در جهت انقلاب اجتماعی است نه کمتر و نه بیشتر."

بنظر ما حرکت انقلابی موجود در جهت تغییر مناسبات تولیدی جامعه و یا تغییر ماهیت نهاد دولت و انتقال آن از طبقه‌ای به طبقه دیگر نبوده و بنا بر این نمیتوانست به یک انقلاب اجتماعی منجر شود. حرکت انقلابی فوق در صورت پیروزی، حداکثر میتواند رژیم شاه را با رژیم جدیدی از سرمایه‌داری جانشین کند و یک انقلاب سیاسی بحساب آید. رویدادها صحت این پیش‌بینی را ثابت کرده. شاه و دستگاه سلطنت برچیده شد و پارهای از دستگاه‌های سرکوب رژیم سابق نیز - بطور موقت یا دائم - از میان رفته‌اند. در مورد جانشینی قشر جدید باید گفت که این مسئله امری کاملاً مسلم و حل‌شده نیست. حاکمین جدید و یا به قول خود آنها " برگزیدگان " از آنجا که حلقه محدود و ناکامی را تشکیل میدهند و بخاطر آنکه بنا بر ماهیت خرده‌بورژوازی خود از چپ بشدت هراس دارند، و نیز بخاطر آنکه از نظر توانائی و کیفیت قادر نیستند به تنهایی کشور را اداره کنند، لاجرم با بخشی از قشر حاکم گذشته همکاری خواهند داشت و آنها را بدایره خود خواهند آورد و یا در حقیقت دایره حکام را به ترکیبی از خرده‌بورژوازی و بورژوازی گسترش خواهند داد. هم‌اکنون این مسئله در پارهای از انتصابات رژیم کنونی بچشم می‌خورد و تردیدی نیست که در آینده این گرایش شدیداً تقویت خواهد یافت. خرده‌بورژوازی بر حسب شرایط یا به چپ یا به راست گرایش خواهد یافت چون

قائم بالذات نیست . ما هیت برگزیدگان کنونی و سابقه و برنامه آنها گرایش بچپ را غیر ممکن ساخته است . تنها راه برای آنها گرایش بر راست و راست تر است . اصرار بر حفظ ارتش سابق بعنوان عامل نهائی سرکوب ، بهترین و گویا ترین دلیل بر حفظ حلقه ارتباط بین رژیم سابق و کنونی و نمودار چشم اندازی است که خرده بورژوازی از آینده کار و مناسبات خود می بیند . اما نکته ای که باید مستمراً در نظر باشد اینست که علیرغم خواست رهبری جنبش و علیرغم توهم یگانگی خواست توده های شرکت کننده در جنبش با خواست رهبری ، بین این دو عنصر تضادی عمیق نهفته است .

در جنبش اخیر با آنکه تمام طبقات و اقشار مردم شرکت داشتند ، ولی نیروی عظیم توده های ، بقسول مسلمانان مستضعفین ، یا پلبین ها (Plebian) بودند و خواست تعدیل ثروت و نفرت از اغنیاء یکی از نیروهای محرکه قدرتمند جنبش بشمار میرفت . این خواست هنوز هم با قدرت تمام در این بخش از مردم وجود دارد و فراموش شدنی نیست . اگر حرکت این بخش از مردم پشتیبانی معنوی خود را در آرمانهای مساوات طلبانه اسلام^(۱) می یابد ، نباید این سؤال اساسی نادیده گرفته

۱ - در نوشته های قبلی مشروحا در مورد علل بی توجهی کنونی مردم به آرمانهای دیگر سخن گفته ایم و بی کفایتی جبهه ملی و عدم پیوند نیروهای چپ با توده را تشریح کرده

شود که آیا قشراکم جدید باین خواستها در عمل جواب مساعد خواهد داد یا نه . مادرصفحات بعد در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد ، در اینجا فقط اشاره میکنیم که تردیدی نیست که علیرغم پاره‌ای تدابیر توسط رژیم فعلی در تعدیل ثروت - که آنهم بیشتر ظاهری است - واقعی - خواست اساسی این بخش از مردم تا مین نخواهد شد . فقدان تغییر اساسی در زندگی مستضعفین ، این توده پرتحرک بشری را مآلاً به ارزیابی مجدد وضع خود و نیز ارزیابی تصورات خود در مورد رهبری و آرمانهای مورد تبلیغ آنان وادار خواهد کرد . آنچه عملاً ، طی چند هفته‌ای که از عمر رژیم کنونی میگذرد ، واقع شده اینست که :

حرکت یکپارچه و پیگیر اقشار و طبقات مختلف مردم در سرنگونی رژیم پهلوی بلافاصله پس از فرار شاه و بقدرت رسیدن قشر جدید دچار تا مل و تغییر شد . بفاصله کوتاهی عده کثیری از مردم که در زمان وجود شاه در ایران ، بیدریغ از رهبری جنبش حمایت میکردند با مشاهده نوع حرکت رهبری و اقدامات آن تا اندازه زیادی پی به

بقیه پا ورقی از صفحه قبل - نشان داده‌ایم که چگونه فقدان مشی روشن و سازماندهی از جانب این نیروها به بارز شدن مسئله مذهب و ظهور آن بعنوان راه رستگاری کمک کرد . رجوع کنید به دفتر "بحران اقتصادی سیاسی رژیم و نقش نیروهای چپ" و نشریه‌رهای شماره‌های ۱ و ۳ .

ما هیت آن برده و مانند کسانی که از خواب گرانی بیدار میشوند ، خیره شدند . بیداری از این خواب در بعضی سریعتر و در برخی کندتر انجام گرفت . عده کثیری از مردم به درجات مختلف در تأیید رهبری دچار شک و تردید شدند و عده ای کلاً از آن روی برگردانند . انتقاد و ایراد به رهبری و حاکمین جدید در بخش های بزرگی از مردم جای تأیید های مطلق گذشته را گرفت . غالب این نیروها را کسانی تشکیل میدهند که چشم داشت مادی (از نظر ازدیاد در آمد و قدرت شخصی و غیره) به انقلاب نداشتند و انگیزه اصلی آنها مبارزه با فساد و استبداد و نفوذ امپریالیسم بوده است . اما در کنار این بخش روبرو فزونی ، قسمت اعظم "مستضعفین" هنوز به رهبری امید دارند و میکوشند بخود بقبولانند که انشا الله وضع آنها بهتر خواهد شد . هنوز تا زمانی که توده پلین تضاد خود را با " برگزیدگان " خرده بورژوازی متمایل به بورژوازی درک کند فاصله داریم . اما نه فاصله ای چندان دور . در آن حال توده لاجرم بدنبال پیدا کردن محملی برای مبارزه خواهد گشت بنا بر این ضروری است که نگاهی گذرا به این محملها بیفکنیم و وضع پاره ای از نیروهای متشکل و نیمه متشکل و نیز پتانسیل های نهفته در حرکات طبقاتی سازمان نیافته را در نظر بگیریم .

جبهه ملی

بیکفایتی سابقه دار جبهه ملی هنگام تجدید ساختار آن خود را بوضوح نشان داد . تزلزل بورژوازی

لیبرال‌واایده‌ئولوگ‌های خرده‌بورژوازی مرفه در مقابل
 بارژیم شاه‌بسیاری از نیروهای اجتماعی را از آن
 رویگردان ساخت و به اردوی نیروهای کد تحت رهبری
 آیت‌الله خمینی بودند درآورد. علاوه بر تزلزل‌های ماهوی
 لیبرال‌ها، جدال‌ها و اختلافات سنتی رهبران با یکدیگر
 نیز در این امر نقش اساسی بازی کرد. در حال حاضر وضع
 جبهه ملی بدینگونه است که چند نفر از رهبران دو حزب
 ایران و ملت ایران با توافق چند منفرد نوعی ائتلاف
 ظاهری دارند و گرداننده جبهه ملی هستند. چند نفری از
 آنها که عمدتاً از حزب ایران هستند و با دکترا سنجایی
 نوعی تفاهم دارند، در میان بازاریان و بخشی از کار
 مندان پایه و نفوذ دارند. طرفداران حزب ملت ایران
 و داریوش فروهر که در نهایت راست طیف جبهه ملی قرار
 دارند علی‌رغم حفظ نوعی شکل محفلی از گذشته، مقبولیت
 عمومی ندارند و زمینه آنهم برایشان وجود ندارد. سبک
 و اسلوب کار این حزب، که از بینش ایدئولوژیک آن ناشی
 میشود، مزید بر علت بوده و تنها برای تعداد بسیار
 معدودی میتواند جذاب باشد. بهر حال با آنکه این دو حزب
 در شورای جبهه ملی نوعی ائتلاف ظاهری دارند ولی
 در پس پرده اختلافات و تضادهای شدید آنان به عمل خود
 ادامه میدهد و مانع بزرگی بر سر راه رشد و سازماندهی
 جبهه ملی، حتی در میان طرفداران آن، ایجاد کرده
 است. نباید فراموش کرد که در سالهای ۳۹ - ۴۲ و هنگام
 تجدید فعالیت جبهه ملی (جبهه ملی دوم) جناحی از حزب

ایران برهبری شاپور بختیار در تضاد با رهبری سنتی
(صالح - سنجابی) قرار گرفت و با حزب ملت ایران (و
نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها) در جبهه ملی - سوم
ائتلاف کرد. بی آبرویی شاپور بختیار و جناح او و خروج
آنها از حزب ایران نمیتوانست در تضعیف موقعیت متحد قدیم
شان (داریوش فروهر) و تشدید مناقشات بی اثر باشد.
بهر صورت اکنون ائتلاف سطحی و ظاهری حزب ایران و حزب
ملت ایران ، هم بخاطر وجود این خصومت های با سابقه
، و هم بخصوص بخاطر آنکه مجموعه جبهه ملی در عرصه
اجتماعی و مبارزات یکسال و نیمه اخیر دستاورد مهمی برای
عرضه نداشته است ، بسیار ضربه پذیر است .

ملاقات دکتر سنجابی و آیت الله خمینی در پیاریس
که منجر به پذیرش رهبری بی چون و چرای نیروهای مذهبی
توسط دکتر سنجابی و هواداران او شد در میان اعضا
جبهه ملی و هواداران آن ناراضایتی هایی بوجود آورد .
این توافق در پیاریس در حقیقت رسالت بورژوازی و خرده
بورژوازی لیبرال را نفی میکرد و آنرا بطور کلی تحسنت
رهبری بخشی از خرده بورژوازی قرار میداد (۱) بورژوازی

۱ - این ملاقات تا آنجا که دکتر سنجابی را مجبور کرد که
از تشکیل کابینه و ابقاء شاه در ایران چشم پوشد مثبت
بود . اما این امر مثبت با تبعیت دکتر سنجابی از همه
اقدامات و ابرازات آیت الله خمینی و امتناع از هرگونه
ابراز انتقاد یا عدم توافق در زمینه های دیگر توأم شد و
اثر خود را بکلی از دست داد .

در اینجا بجای آنکه رهبر باشد تابع میشد و این برای
بخش استخواندار و جاه طلب بورژوازی قابل تحمل نبود.
اولین عکس العمل از طرف شاپور بختیار و جناح او وجود
آمد. این جناح بی پروا قد علم کرد و حتی مرزهای
سنتی "نیمه محترم" را درهم شکست و از میان طرفداران
رژیم شاه و امپریالیسم نیز برای خود حامیان
جستجو نمود. آنچه از طرف این بخش از بورژوازی فهمیده
نشد مکانیسم حرکت توده‌ای و قوانین جنبش اجتماعی
در حال غلیان بود. محاسبات شاپور بختیار برپایه
منافع طبقات و اقشاری بود که بالقوه میتوانستند حامی
او باشند، آنچه که او نمیدید این بود که چگونگی حرکت
و نحوه بیان خواست طبقاتی در شرایط جنگ و صلح، در
شرایط سکون و حرکت، متفاوت است. شاپور بختیار این
محاسبه‌گری "جامعه‌شناسانه" ولی غیر دیالکتیکی خود
را با انواع مختلف نشان میداد و مثلاً بطور شکوه آمیزی
اظهار میکرد که از ده روحانی نه روحانی طرفدار می
هستند ولی جرات ابراز عقیده را ندارند. آنچه او
میدید و بر مبنای آن محاسبه میکرد صحبت درگوشی نه
روحانی در خلوت خانه بود، آنچه که او نمیدید و نمی
توانست بحساب آورد این بود که همین افراد که تحت
اجبار جو عمومی (ویا بقول بختیار "بی جراتی") در ظاهر
موضع رادیکال میگرفتند، علیرغم خواست خود در تحکیم
رادیکالیسم نقش بازی میکردند. از نظر حرکت جوشان
اجتماعی مهم این نبود که آیت الله... در خفا بیه

آقای بختیار چه میگوید ، آنچه بر حرکت تاثیر میگذاشت این بود که رادیکالیسم ظاهری همین آیت الله در حرکت بخشی از مردم موثر واقع میشد و جریانات را بسوی میبرد که نه مطلوب نظر ایشان و نه بختیار بود . از این مهمترین تشخیص این امر است که جنبش اجتماعی در غالب موارد به فراسوی اهداف خود پیش میرود . روزه‌خا نه از مسیل خود تجاوز میکند و در این حرکت بسیاری از حاشی ها را نابود میسازد . حرکت ، حرکت میافسیند و رادیکالیسم ، رادیکالیسم ، خشم و نفرت ، توده انسانی را به ماوراء حدی که در شرایط آشتی و مسالمت مورد نظر است میکشاند . نه تنها توده زحمتکش ، بلکه خرده بورژوازی مرفه نیز تحت تاثیر غلیان عمومی ب زیر پرچم رادیکالیسم کشانده میشود با آنکه خواست طبقاتی او خلاف آنرا میطلبد . روانشناسی جمعی در توده جوشان و خروشان قانونمندی خاص خود را دارد . بختیار و مشاورین او این قانونمندی را درک نکردند و سر نوشتی بجز آنچه داشتند نمیتوانستند داشته باشند . شاید هنگامی که سیل فرو نشیند و دیده شود که در واقع امر قضا یا از آن حدی که بختیار میخواست فراتر نرفته است ، وی و هواداران شبیه درستی نظر خود اشاره کنند ولی ثبوت چنین "درستی" صرفا برای دلخوشی کافی خواهد بود . واقعیت اینست که خود آنها - و البته نه راه آنها - نابود شده اند .

درفوق به کار کسانی از جبهه ملی که خود را کاملاً تابع

نیروی غالب (مذهبی) کردند، و نیز آنها یک—در مقابل آن سینه سپر نمودند، اشاره کردیم . در درون جبهه ملی نیروهای دیگری نیز بودند که راه دیگر—انتخاب کردند . این بخش سوم متحدالشکل نبوده و نیست. در میان آنها از عناصر نسبتا چپ که از دو جریان فـسـوق الذکر ناراضی بودند ، تا کسانی که بدلائل شخصی با رهبری کنونی مخالفت داشته اند ، دیده میشوند . از آنجا که کارنامه رهبری جبهه در جریانات اخیر درخشان نبوده است ، مخالفت این بخش سوم با رهبری و مشی جبهه ملی بالتبع برای برخی از نیروها جذاب خواهد بود . پیوسته آنکه ضروریاتی که جنبش کنونی آفریده است پاره ای از سدهای سنتی میان نیروهای مختلف اجتماعی را شکسته و امکان برخی از همکاریه ها را فراهم تر نموده است . پس از آنکه بوضع دیگر جریانهای سیاسی پرداختیم در این زمینه سخن خواهیم گفت .

حزب توده و جریانهای مشابه

طی ده سال گذشته جنبش انقلابی مسلحانه ایران علیرغم دستاوردهای درخشان و حماسه آفرین خود، در بهره برداری از آنها موفقیت زیادی نداشته است . در این زمینه در گذشته مفصلا بحث کرده ایم و نشان داده ایم که تمرکز فشار نیروهای ارتجاعی بر ضربه زدن به سازمانهای انقلابی ، همراه با عدم تمرکز نیروهای انقلابی به کار در میان توده زحمتکش ، از عوامل اساسی این امر بوده اند. حزب توده علیرغم انفعال و بی عملی خود از این کم کاری

نیروهای انقلابی بهره‌برداری کرده است. علاوه بر این بی‌اعتبار شدن مائوئیست‌ها و چین در سطح جهانی و در ایران، در رشد گرایش نسبت به شوروی و حزب توده موثر بوده است. اپورتونیزم حزب توده نیز در بسیج افراد بی‌اطلاع بی‌سهم نبوده است. حزبی که زمانی خود را صرفاً ضابطه امپریالیست، گاه خود را مطلقاً مارکسیست لنینیست، روزی موافق با سلطنت مشروطه و امروزه طرفدار حکومت اسلامی بخواند، برای کسانی که تحت تاثیر اختناق حاکم بر ایران، از گذشته این حزب و اساساً از گذشته جنبش اطلاع‌ی ندارند، و نیز برای کسانی که از نظرایدئولوژیک خود چنین نوساناتی دارند، "بسیج‌کننده" است. و بالاخره کمک شوروی در حمایت از حزب توده و وجود عده‌ای کادر قدیمی را در این رشد نباید اثر دانست. بدین دلائل حزب توده امروز طرفدارانی دارد که در قیاس با میزان فعالیت آن در گذشته زیاد است. اما از آنجا که سوابق رهبران این حزب و تبعیت بی‌چون و چرای آن از شوروی برای همه قابل فراموشی نیست، سعی شده است که تحت عناوین دیگر، حرکاتی در راستای ششی کلی حزب توده بوجود آید. اشکالاتی که در درون چپ انقلابی وجود دارد زمینه رشد آیینده جریانهای وابسته به حزب توده را فراهم‌تر کرده است.

در اینجا باید از گروه‌های مائوئیستی نیز نام برد.

۱- از این جمله است گروه آزادی و برابری، اتحاد دموکراتیک، جمعیت هواداران صلح و ...

سالهاست که با روشن شدن ماهیت حزب کمونیست جمهوری چین و بارز شدن سیاست ارتجاعی آن، مائوئیسم کسه برای چند سالی از رشدی سریع برخوردار بود و در داخل ایران زمین را از دست داده است. طرفداران چپسازان اکنون در وضعی قرار دارند که حتی جرات ابراز طرفداری از چین را ندارند و برای استتار موضع خود مسائل دیگر را عمده میکنند. با اینهمه ماهیت آنها از نظر مردم مخفی نمانده و سرنوشت خوبی را در انتظار ندارند. مائوئیستهای مخالف چین و طرفدار آلبنانی از آنها کسه بهر حال مائوئیستند و همان طرز تفکر و همان اندیشه را راهنمای عمل خود دارند از واقعیت اجتماع بسیار بدورند و نیروی رءوزوال آنها علیرغم تلاشهایشان باز هم تحلیل خواهد رفت. مائوئیسم در خارج از چین و آلبنانی به حد فرقه محدودی تقلیل یافته و در ایران نیز سرنوشت بهتری را در پیش ندارد. احتمال غالب این است که بخشی از این مائوئیستها در آینده بدسایر رویزیونیستها بپیوندند چه علیرغم جدالهای فرقه‌ای، از نظر بینش و دیداز سوسیالیسم تفاوت چندانی را ارائه نمیدهند.

تروتسکیستها بتازگی فعالیت را شروع کرده‌اند اینها پایه‌ای در ایران ندارند و در جدال دائمی با مائوئیستها چنین می‌انگارند که مسائل جنبش کارگری را حل میکنند. این گرایش که اصول اساسی ایدئولوژیک و بینشی آن تفاوت چندانی را با گرایشی که مدعی

سبازره با آن است (است لینیسم) ارائه نمیدهند و
مبنای جدالها را بر مبنای وروش و نه بینش وایدئولوژی
میگذارند، نمیخواهند بجز ادامه جدالهای فرقه‌ای نقش
مهمی در سرنگشت جنبش چپ داشته باشد.

سازمان‌های انقلابی

از میان گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی نظامی فعالیت
سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدائشی
خلق ایران در سال‌های اخیر قابل توجه بوده است. سازمان
مجاهدین با ایدئولوژی اسلامی، پس از ضرباتی که
توسط عده‌ای کمونیست نما در سال ۵۴ متحمل شد تقریباً
از نظر سازمانی متلاشی گشت، ولی همت پاره‌ای از اعضا
سازمان، در زمینه شرایط مساعد، این سازمان را
مجدداً احیا کرد. از آنجا که ضربات فوق توسط عده‌ای
چپ نما به این سازمان وارد آمده بود، عکس العملی
در ذهن پاره‌ای از منتسبین این سازمان نسبت به چپ
بوجود آمد و موجب تقویت گرایش ضد کمونیستی در آنها
شد، بویژه آنکه جو مذهبی حاکم بر اجتماع نیز جذابیت
خاص خود را برای گرایش به راست آفریده بود. اکنون

۱- در مورد این ضربات و محکومیت کمونیست نمایان،
ما مطالب متعددی نوشته‌ایم. برای توضیح بیشتر
رجوع شود به "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک
سازمان مجاهدین" و "مشکلات و مسائل جنبش"

، میان هواداران این سازمان دو گرایش مشخص
 بچشم میخورد . گرایش بر مبنای همان ایدئولوژی اولیه
 مجاهدین که ایدئولوژی اسلامی با بهره‌گیری از برخی از
 آموزشهای سوسیالیسم علمی است و با سایر عناصر و گروه‌های
 انقلابی تفاهم دارد ، گرایش دیگر آمیخته با تعصبات
 ضد کمونیستی است که در حقیقت هیچ شباهتی به
 ایدئولوژی اولیه مجاهدین ندارد . وجود این دو گرایش
 و نیز تبلیغات شدید عناصر مذهبی متحجر علیه این
 سازمان موجب شده است که سازمان مجاهدین علیرغم
 توسعه اخیر خود نتواند بسیاری از نیروهای کهنه
 از نظر ایدئولوژیک آماده بسیج تحت رهبری سازمان
 هستند را متشکل کند ، امید می‌رود که با روشنتر شدن مسائل
 گرایش‌های ضد کمونیستی در پاره‌ای از هواداران این
 سازمان تقلیل یابد و این سازمان نقش شایسته خود را
 بطور احسن در صحنه اجتماعی کشور ایفاء نماید .

چریکهای فدائی خلق در جریان‌ات اخیر رشدی
 برق‌آسا داشته‌اند . این سازمان انقلابی از حالت یک
 جریان نسبتاً کوچک ولی متشکل، ناگهان رشدی فوق‌العاده
 پیدا کرد . شرایط مبارزاتی چنان بود که بعزت فقدان
 عمومی تشکل و سازماندهی توده‌ها ، وجود تشکلهای
 کوچک مغتنم بود و اینها بشرط استفاده درست از
 موقعیت قادر میشدند بسرعت رشد کنند . چریکهای
 فدائی از این موقعیت بخوبی استفاده کردند و با
 فعالیت و فداکاری خود ، بخصوص در روزهای قیام
 ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ، احترام بحثی کسب نمودند .

پشتوانه چندین سال مبارزه انقلابی در شرایط دشوار ،
 تضمین اتخاذ متنی صحیح مبارزاتی توسط این سازمان
 بود . اما در عین حال که این رشد موجب شده است که
 نیروهای غیرمتشکل و پراکنده ای بسیج شوند و این امری
 بسیار مثبت است ، معیذا باید متوجه عوارض خاص رشد
 - های برق آسا بود ، بویژه آنکه بسط ضربات وارد
 به سازمان توسط رژیم گذشته و شهادت کادرهای مجرب
 آن ، توان سازمان بسیار محدود است . هجوم عده ای
 عناصر با نقطه نظرات ایدئولوژیک بسیار متفاوت و گاه
 متناقض ، و عده ای بدون نقطه نظرایدئولوژیک ، موجب
 تشدید ناروشتی و درهمی مواضع ، تغییر رسمی و غیررسمی
 مدام آنها شده و بیم آن میرود که در صورت عدم توجه به
 خصلت انقلابی سازمان خدشه وارد شود . هم اکنون ایدئولوژی
 مشخص نیست که سازمانی که بخش مهمی از نیروهای چپ
 را درون یا پیرامون خود دارد در مورد مسائل حیاتی چه
 مواضع تئوریک و ایدئولوژیک مشخصی دارد . همین عدم
 ایضاح متنی است که با هجوم افرادی با نظرات مختلف
 تشدید میشود و سازمان بجای آنکه حالت انسجام دهنده
 و تجانس دهنده داشته باشد خود نا متجانس و نامنسجم
 میگردد . هم اکنون یکی از عوارض این مسئله بصورت
 تصمیم گیریهای روزمره و گاه متناقض در مورد سایر
 نیروهای چپ ظاهر شده است و موجب جلوگیری از اتحاد
 عمل و ضربه به چپ گشته ، رهبری پاره ای از حرکات
 اجتماعی را بدست لیبرالها داده ، و راه را برای رشد

آتی حزب توده فراهم نموده است . در این مورد توضیح بیشتری ضروری است .

همه میدانیم که در جنبش اخیر نیروهای مختلف اجتماعی با مرام و مسلکهای متفاوت شرکت داشتند اما یک نیروی سلطه طلب مذهبی همواره کوشیده است که تعداد و کثرت افراد خود را مستمسکی برای هژمونی طلبی و انحصارجویی کند و به نیروهای دیگر - حتی نیروهای مذهبی دیگر - مجال حرکت ندهد . جنبش باری بسوده است که همگان حمل کرده اند ولی عده ای میکوشند مهر مالکیت بر آن بزنند و همه دستاوردها را متعلق بخود بدانند . مشی و روش این گروه مذهبی متعصب ناشناخته نیست و هم اکنون هرآزاده ای خود را ناچار در مقابل آن می بیند و ایستادگی میکند . شواهدی از همین پدیده در میان نیروهای چپ نیز بچشم میخورد . در جنبش چپ سازمانها ، گروه ها و عناصر بشماری شرکت داشته اند . همه اینها در بالابردن آگاهی طبقاتی در میان زحمتکشان ، در مبارزه با بورژوازی و اسپریالیسم و مقاومت در مقابل سلطه طلبان جدید سهمیه گرفته اند . گرچه سهم همه نیروها در این مورد یکسان نبوده و همانطور که گفته شد نقش سازمان چریکهای فدائی خلق در این مورد از همه بازتر بوده است ولی واقعیت حکم میکند که این تشخیص داده شود که نیروی چپ برآیند مجموعه نیروهاست و همه نیروها در سرنوشت آن سهیمند . بنا بر این هر کوششی مبنی بر ندیده انگاشتن این مسئله خلاف مصلحت

چپ و نمودار آن‌ها را طلبی است. نیروهای چپ و با لائوس کمونیست‌ها بهم بسیار نزدیک‌ترند تا فلان نیروی چپ و بهمان نیروی لیبرال. کوچک‌ترین توجه به واقعیت حکم می‌کنند که نیروهای چپ در ابتدا بین خود نوعی همبستگی بوجود آوردند و سپس با عناصر لیبرال جهت مقابله با فاشیسم وارد گفتگو شدند. بنظر ما سازمان چریک‌های فدائی فلسطین بجای تمرکز اولیه نیروها را اتحاد چپ و سپس مذاکره با سایر نیروها، بنا درست نظر و خواست سایر نیروهای چپ را ندید گرفتند و خود را با تصمیم‌گیری کرده و دیگر نیروهای چپ را در مقابل کار انجام شده قرار داده است. گوئی چهار سال - های ۳۹ - ۴۲ کافی نبود و این تراژدی با یکبار دیگر تکرار شد. همکاری مستقیم بخشی از نیروهای چپ (چریک‌ها) با لیبرال‌ها از بالای سر سایر نیروهای چپ بمعنای برخورد سکتاریستی نسبت به متحدین طبیعی و یاری رساندن به لیبرال‌ها است که ما یلندپای خود را در میان قطب بندی اجتماعی به راست و چپ بوجود آورند. این اقدام چریک‌ها به مخدوش کردن موزمبان راست و چپ کمک کرده و ایجاد این پای سوم را تسهیل کرده است و بنا بر این مسئولیت بخشی از اختلالی که این پای سوم در مبارزات طبقاتی آینده ایجاد کند خواصنا خواهد بود. رفتن چریک خواهد بود. چریک‌های فدائی با این اقدام خود به کسب اعتبار و پرستیو برای لیبرال‌ها کمک کرده اند ولی آنان فقط تا زمانی دم از لطف با چریک‌ها خواهند زد که سازمان‌شان جا نیفتاده باشد، و پس از آن آنها را تحمل نخواهند کرد. این اقدام همچنین موجب ایجاد

گسترش تفرقه و تشتت در میان صفوف چپ میشود و قابل انتقاد است. اگر سازمان چریکهای فدائی خلق چنین تحلیلی دارد که به تنهایی وبدون همکاری سایر نیروهای چپ قادر به اراشه بدیل در مقابل دیگران است بسختی اشتباه میکند. این ارزیابی برپایه استقبال ناگهانی از سازمان نهاده شده و تجربه نشان داده است که محاسبه بر مبنای چنین مسائلی بدون در نظر گرفتن توان واقعی، چقدر میتواند اشتباه آمیز و ضربه زننده باشد. این امر که خوشبختانه بسیاری دیگر از عناصر و سازمانهای چپ باین ضرورت پی برده و چنین اتحادی را بوجود آورده اند، از شدت انتقاد به رفقای فدائی چیزی نمیکاهد. توضیح جای خالی سازمان چریکهای فدائی در این اتحاد چپ برای این سازمان چندان آسان نخواهد بود.

ما واقف هستیم که بخشی از سردرگمیها معلول شرایط خاص و بسیار سیال کنونی هستند و اجتناب ناپذیرند. نگرانی ما و سایر نیروهای چپ مستقل مربوط به بخشهایی است که اجتناب پذیرند. مربوط به دیدن عدم حساسیت لازم در روشن کردن مشی و ادامه حرکت پراگماتیستی توسط رفقای فدائی است. اینکه این وضع تا کی ادامه یابد و سازمان چریکهای فدائی که بزرگترین سازمان چپ کنونی است در چه زمانی بخواهد یا موفق شود که به وضع موجود خاتمه بخشد و باین تشخیص برسد که حمل پرچم چپ بتنهائی برای هیچ سازمانی مقدور نیست و تنها با اتحاد و اتفاق همه عناصر چپ میسر است، برای ما روشن نیست. اشکال اساسی در اینجا صرفا کمبود کار و

ناتوانی اجتناب ناپذیر نیست، نداشتن کادر گمنام
 هیچ سازمانی نیست، باین شرط که باین فقدان آگاهی
وحساسیت لازم وجود داشته باشد، باین شرط که علیرغم
 نداشتن کادر کافی تصور نشود که همه کارها حل و فصل
 خواهد شد. وقوف به کمبود خود، بزرگترین عامل در رفع
آن خواهد بود، و عمل بر مبنای امکان و انحصار طلبی
 نکردن بزرگترین نشانه از واقع بینی و بلوغ است. در
 همین چند روز گذشته چپ مستقل ایران از اظهار موضع
 چریکهای فدائی درباره سوسیالیستی بودن شوروی متحیر
 شد. ایراد نیروهای چپ باین موضع گیری صرفاً در این
 نبود که چنین ادعائی درک این رفقا از سوسیالیسم را به
 معرض نمایش میگذارد. ایراد اساسی در این است که
 مشخص نیست که این سازمان بر پایه کدام معیار و محک
 چنین قضاوتی میکند. سالهاست که بحث در مورد شناخت
 ماهیت جامعه شوروی از مهمترین مسائل جنبش کمونیستی
 جهان است و خروارها نوشته در این مورد تدوین شده و
 صدها مطالعه انجام گرفته است و معجزاً همه - وحتی
 آنها که به نقطه نظر مشخصی رسیده اند - معترفند که
 هنوز باید مطالعه و تجربه را ادامه داد. سازمان
 چریکهای فدائی خلق بدون مطالعه و تحقیق در این زمینه
 و بدون آشنائی کافی به مسئله، ناگهان طی یک ابراز
 حکم نهائی را صادر میکند و توده های سازمانی را به یک
 موضع گیری وادار میکند که در بهترین شرایط میتواند
 گفت نسنجیده و مطالعه نشده است. آیا چنین مسئله ای

در داخل سازمان بحث شده و اعضاء سازمان چنین نقطه
 نظری داشته‌اند؟ و یا آنکه مرکزیت و یا سخنگویان سازمان
 در مسائل ایدئولوژیک و تئوریک نیز برای اعضاء تصمیم
 میگیرند؟ غالب اعضاء و تقریباً همه هواداران سازمان
 از آن جهت گرایش باین سازمان یافته‌اند که کارنامه
 سازمان در عمل مبارزاتی درخشان بوده است ولی آیا
 ارتباطی بین خوب جنگیدن و اظهار نظر در مشکلات تئوریک
 و ایدئولوژیک که احتیاج به مطالعه و تجربه دارد
 وجود دارد؟ جلب و جذب اعضاء و هواداران توسط
 فعالیت مبارزاتی، و سپس گذاردن این اعضاء در موضع
 گیری تئوریک و ایدئولوژیک، از نقطه نظر کمونیست‌ها
 اصولی نیست. بسیاری از اعضاء و هواداران سازمان
 بآن حد نرسیده‌اند که در مقابل مواضع سازمان بخود حق
 شک و تردید را بدهند و بنا بر این موضع سازمان ناگهان بدل
 به موضع شخصی - و غالباً تعصب آمیز - آنها میشود.
 نگاهی به گذشته سازمان و موضع‌گیریهای مختلف در مورد
 این یا آن "اندیشه" و این یا آن ترنشان میدهد که وضع
 کنونی دنباله همان مشی و روش گذشته است و رفقا در این
 زمینه توجه به تجارب نکرده‌اند. چنین وضعی نه تنها
 موجب مانع‌پوله کردن افکار و اعتقادات اعضاء و هواداران
 میشود بلکه بوضع سایر نیروهای چپ نیز تاثیر
 میگذارد. آیا سازمان هنگام ابراز این نظر تماماً این
 مسائل را در نظر گرفته است؟ آیا سازمان که خود معتسرف
 است بعلت فعالیت‌های مبارزاتی بحث‌های ایدئولوژیک

را با یدبه بعد موکول کرد (۱) (که این خود بحث بسیار دارد) این اظهار نظر را در حال حاضر مهم ترین مسئله جنبش تشخیص داده است؟ آیا سازمانی که هنوز در مسوورد وضع جامعه ایران، ماهیت انقلاب آن، شناسایی نیروها مختلف اجتماعی و تعیین وظیفه در قبال آنها به تسلسل واحدی نرسیده است، اظهار نظر در مورد یک جامعه دیگر را وظیفه و در حد توان خود میدانند؟

تا کید ما در این بخش ز نوشته حاضر با زمانهای مجاهدین و چریکهای فدائی بود چه همانطور که گفته شد نقش این دوسا زمان در فعالیتهای مبارزاتی برجسته بوده است. معذا روشن است که دیگر نیروهای انقلابی جامعه نیز در این فعالیتهای سهم بسزائی داشته اند. قسمت مهمی از نیروهای چپ بعلمت وجود اختناق در گذشته قادر به متشکل شدن در سازمانی وسیع نبوده اند. غالب آنها در گروههای کوچک متشکل از چند روشنفکر و یا چند روشنفکر و کارگر فعالیت مبارزاتی داشته اند. این فعالیتها با توجه به قلت افراد این گروه ها در مسواردی برآستی درخشان بوده است. ولی فقدان ارتباط میان آنها - بعلمت وجود ترور و اختناق - از این که بتوانند بخش مهمی از مبارزات مردم را تحت پرچم چپ در آورند مانعت کرده است. علاوه بر این بسیاری از عنا صر چپ حتی در این گروهها نیز متشکل نبوده و کاملاً متفرق هستند. فشار و اختناق گذشته در میان اکثریت (و نه همه) آنها

حالت محفلی و تکروی را بوجود آورده است بطوریکه حتی در شرایط کنونی که امکان حرکت تلنی فراهم تر از گذشته است هنوز از میان چپ ایران حرکت نظم یافته و سیستمی بوجود نیامده است و سردرگمی و انفعال در حدنگران کننده ای وجود دارد. غالب بحثها در حد شکوه گزاری های روشن فکرانند پیرامون فشار عناصراست و امکان برقراری فاشیسم و ... محدود میشود. تزلزل خاص روشن فکری، بی پایگی در میان توده ها و بی اعتمادی نسبت بخود، قسمت اعظم این نیروها را که از نظر کسی قلیل هم نیستند فلج کرده و بصورت مفسرین حرکت سایر نیروها لیبرالها مذهبی ها - در آورده است. در چنین وضعی، یعنی در حالتیکه غالب نیروهای چپ در حالت انفعال یا خسرده کاری هستند و چریکهای فدائی هم توان رهبری و بسیج کل چپ را ندارند، طبیعی است که لیبرالهای چپ یا چپ سما رهبری مبارزات بخشی از مردم که اپوزیسیون مترقی ایران را تشکیل میدهند را بدست خواهند گرفت. مع هذا امید می رود که کوششهایی که جهت اتحاد چپ در حال انجام است بخش مهمی از چپ را از لحاظ انجام برنامه های خاص و ایجاد تربیونی برای اظهار نظر و مقابله با گرایشهای سلطه طلبانه نیروهای راست و ضد کمونیست متحد کند، و نیز چریکهای فدائی را قانع کند که راه اصولی مبارزه از همکاری با نزدیکترین نیروها آغاز میگردد.

جبهه دموکراتیک ملی جبهه ضدفاشیست

مبارزه همسوی نیروهای چپ و نیروهای لیبرال در شرایط خطر ایجاد سلطه فاشیسم امری ضروری و موثر است و در این روال حرکتی که اخیراً برای ایجاد نوعی هماهنگی در مقابل سلطه جویان نوین بوجود آمده است میتواند موثر شود و باید مورد حمایت قرار گیرد. در عین حال باید متوجه شرایط تشکیل چنین تجمعها و عسواران محتمل آن نیز بود.

بخشی از ناراضائی های درونی جبهه ملی همچنانکه در صفحات پیش ذکر شد بنیاداً ایدئولوژیک ندارد و مربوط به جاه طلبی های شخصی و اختلافات سنتی است. این اختلافات نه ضرورتاً بر مبنای چپ و راست بودن (از نقطه نظر لیبرالی) است و نه بر مبنای رضایت و یا عدم رضایت از مشی سلطه جویان رژیم کنونی. همه بخشهای بورژوازی لیبرال علیرغم تظاهر به مقدس نمائی های خود از سلطه جویان جدید ناراضی هستند چون حکومت خود را میخواهند. ابراز یا عدم ابراز ناراضائی، مربوط به خصوصیات شخصیتی و نیز موضع اجتماعی آنان است و نه موضع ایدئولوژیک آنها. همانطور که گفته شد تبعیت و دنباله روی بخشی از جبهه ملی از روحانیون برای همه هواداران جبهه قابل قبول نبود چه اگر قرار باشد که از روحانیون تبعیت شود این تبعیت میتواند مستقیماً انجام گیرد و لزومی به عبور از کانال جبهه وجود ندارد. بهر حال این

بخش از جبهه عملاً رسالت خود را نفی کرده (۱) و موجب دلسردی بسیاری از هواداران خود شد و زمیندهان شعاب را که از قبل نیز موجود بود فراهم تر کرد. از جانب دیگر نگرانی نیروهای چپ از مشی سلطه جویان جدید همراه با مشاهده تبعیت بخشی از بورژوازی لیبرال از آنها بخشی از این نیروهای چپ را به بخش معترض جبهه نزدیک کرد و زمینه ایجاد جبهه دموکراتیک ملی را بوجود آورد. این جبهه، صرف نظر از خواستها و تمایلات شخصی تشکیلات دهندگان آن، عمدتاً خلعت ضدفاشیستی دارد و این امر که در آینده تا چه حد خصوصیات ضد امپریالیستی پیدا کند و مسیری مطابق نظر نیروهای چپ اتخاذ نماید (و یا اینکه در همین حد متوقف شود) از اکنون بدقت قابل پیش بینی نیست. بویژه آنکه سازمان تشکیلاتی آن نیز مشخص نیست. ابهامات مختلف در ترکیب و شکل جبهه دموکراتیک ملی در یک مقطع زمانی میتواند نیروهای مختلفی را جلب کند چون هر روشی در ابتدای نقاط ابهام را مطابق منظور خود تعبیر خواهد کرد ولی هنگامی که رسید معینی رسیده این ابهامات میتواند موجب تشتت و تفرق شود. بخشی از این ابهامات مربوط به ترکیب عوامل تشکیل دهنده جبهه و بخشی مربوط به شرایط نیروهای حمایت کننده از آنست و بنظر نمیرسد تا این نیروها در وضعی قرار گیرند که

۱ - بهترین نمودار این امر، قلت حیرت انگیز تعداد شرکت کنندگان در متینگ جبهه ملی (۱۲۹ سفند) بود.

بتوانند مشی خود را بطور مشخص تعیین کنند این ابهامات
از میان برود .

نیروهای چپ باید بکوشند که در مبارزه ضدفاشیستی
و در درون مجموعه‌هایی که نیروهای مختلف را دربرمیگیرد
مسئله رهبری چپ در عمل مسجل شود . تمام تدابیر
تشکیلاتی و سیاسی باید بکار رود تا لیبرال‌ها نتوانند بر
دوش نیروهای چپ تریبونی برای خود بیاورند . بپسرای
نیروهای چپ مسئله همکاری ضد فاشیستی در رابطه با
پیشبرد آرمانهای چپ مطرح است چون این آرمانها هستند که
براستی و بطور پیگیر ضدفاشیست اند و مبارزه ضدفاشیستی
را به اندای برای کمک به ابقاء سرمایه‌داری نمیکنند .
در جنبش‌های گذشته و کنونی رهبری با چپ نبوده است . یا
این امر باید الی‌الابد ادامه یابد و یا اینکه نیروهای چپ
بجای تفرق و رفتن بزیر پرچم خرده بورژوازی و لیبرال
ها ، متحد شده و همکاری با سایر نیروها را با تبعیض
در عمل یکسان نپندارند .

قبل از آنکه به امکانات آینده بپردازیم اشاره‌ای
به وضع نیروهای مذهبی و چشم اندازی را که ارائه میدهند
ضروری میبینیم .

نیروهای مذهبی

در ترکیب نیروهای مذهبی چندگرایش عمده به چشم
میخورد که در میان آنها یکی در حال حاضر نقش غالب را
بازی میکند . مترقی ترین بخش نیروهای مذهبی سازمان

(و جنبتر) مجاهدین خلق است . که در قدرت شرکت ندارند و به انحاء مختلف خود تحت ستم قدرتمندان قرار دارند . بخت دیگر را نیروهای مذهبی متمایل به بورژوازی تشکیل میدهد . مادررهای شماره ۳ به ارتباط میان پاره‌ای از روحانیون و سرمایه‌داران اشاره کرده‌ایم و نقش آن را از دوران نهضت مشروطه به بعد مجملًا گوشزد نموده‌ایم . کافی است گفته شود که این بخش هم با رژیم گذشته . هم با کابینه بختیارو هم با رژیم کنونی (در کوتاه مدت) میتواند سازش داشته باشد . بقول آیت الله تربیعتمد ری رفتن و نرفتن شاه علی السویه است ، مهم آنست که روحانیون (و قطعاً متحدین آنها) حقوق خود را بدست آورند . این بخش از روحانیون علیرغم میل خود ، تحت تأثیر جو عمومی و برای از دست ندادن زمینه در ماههای گذشته ظاهراً دیکال بخود گرفت که در صفحات پیش بآن اشاره شد . مع هذا طبیعی است که این ظاهر بایست جای خود را بد واقع بدهد . تضاد منافع قابل فراموشی نیست و بعین کنندۀ اساسی مواضع است . معاشرت و اشتراک منافع این بخش با بورژوازی دنیا دیده و مجرب آنرا از نظر اتخاذ پاره‌ای از مواضع محتاط تر و دور اندیش تر کرده است . بارزترین نمونه ، موضع این بخش در مورد رفتار دوم است که با آنکه خواهان برقراری صوری حکومت اسلامی است مع هذا مایل بود که ظواهر دموکراتیک حفظ شود و بهمین دلیل میکوشید که رای گیری بصورتی انجام نشود که در آن انگشت زور به سهولت

قابل نمایش باشد. پیشنهاد میشود که شقوق مختلف حکومت مورد نظر در اوراق رای گیری ذکر شود و افراد در انتخاب آزاد باشند. با آنکه این شی پذیرفته نشد، مع هذا این بخش بطور جدی در قدرت سهیم است و این سهم نیز رو بفزونی خواهد بود.

بخش دیگر نیروهای مذهبی وابسته به خرده بورژوازی متوسط و فقیر و روحانیون طرفدار مکتب اصالت روحانیون است. همانطور که در رهائی ۳ ذکر کرده ایم این بخش تحت عنوان حکومت اسلامی تصرف کامل نهاد دولت را مد نظر دارد و خود گروه های مختلفی را در بر میگیرد. اینان در حال حاضر خود را تحت رهبری آیتاله خمینی می شمارند ولی بدیهی است که هر یک اهداف خاص خود را دارد و میکوشد که مسیر را بآن سو بکشاند. وجود تناقضات در میان حزب الهی ها، فدائیان اسلام، " حزب " جمهوری اسلامی، ... صرفا مبین اختلاف در سابه روشن های ایدئولوژیک نیست بلکه نمودار کوشش جهت کسب موضع برتر در جدال قدرتهاست. " برگزیدگان " یا تنی چند که اکنون قدرت را بسمه پشتوانه تائید امام قبضه کرده اند، تعلق خاص به هیچ یک از گروه بندیها ندارند بلکه بمشابه مستخدمین " فنی " و کارگزارانی هستند که خود پایسم نموده ای ندارند بلکه میکوشند با تکیه بر تعدادی از این نیروها وضع خود را مستحکم کنند، و از قضا عدم تعلق باینکه دار باین جریانها را از نقطه نظر هر یک

از جریانها قابل قبولتر از نمایندگان رقبا کرده است. کوتاه بینی توام با محدودیت واقعی در زمینه انتخاب موجب شده است که تمام مشاغل حساس بین چندتن باتفاق اعوان و انصار و خویشان آنها تقسیم شود و اینان بکوشند که همانطور که یک مجموعه چند ده نفری این یا آن انجمن مسلمانان را میگردانند امور یک کشور بزرگ را " اداره " کنند. هیچکس را باین دایره خواص راهی نیست. حال اگر این " خواص " خاصیت چندانی نیز نداشته باشند مردم باید بسوزند و بسازند چه " برگزیده " اینانند. بنابر این نباید تعجب کرد که چرا اینان علیرغم بی کفایتیهای مدهشی که در کار کرده اند، و علیرغم برملا شدن سابقه و لاحق شان هنوز در راس قدرتند، نباید تعجب کرد که برای ابقاء اینان طومار سازی شود چه اگر جز این بود باعث تعجب میشد.

در کنار این جریانات " کمیته های امام " بصورت معجونی از انسانهای معتقد، افراد فرصت طلب، وابستگان رژیم پیشین و ساواکیهای توبه کرده و نکرده، به رتق و فتق امور مشغولند. در هر منطقه و محله " کمیته ای " حول محور مجتهد یا فقیه و یا پیشنماز محله " خودمختاری " منطقه ای اعلام کرده و قوانین خاص خود را دارد. در ظاهر همه کمیته " امامند " و از امام تبعیت میکنند ولی در واقع هرکدام ساز خود را میزنند. عملکرد برخی قابل تحسین و بعضی قابل تقبیح است. ولایت فقیه در عمل محقق شده و نشان داده است

که در قرن بیستم چه دورنمایی را می نمایاند، ضرب و جرح مردم، آزار و شکنجه، توهین و دشنام و تمام عوارض خانقانی در این مدت سکه رایج بوده است. نفس این اعمال همانند رنجران کنشده است که در انجام آنها، بدین معنی که گرچه در بسیاری از کمیته ها انسانهای صدیق و مبارز شرکت دارند که در جریان انقلاب هم سهمیم برده اند، ولی اکنون بسیاری از آنان بد آموزی یافته و چنان آموخته اند که ارتکاب چنین اعمالی لازمه پیروزی انقلاب است. " دولت منتخب " نیز ناتوان از تصمیم، شاهد شکوه گزار جریانات است. مشاهده وضع نخست وزیری که بگفتند خود برای برگزاری جشن عید نوروز مجبور به کسب اجازه از هیئت وزیران، از شورای انقلاب و سپس از پیشوا است، رقت انگیز است. مشاهده وضع نخست وزیری که بخاطر گفتن جمهوری دموکراتیک اسلامی تودهنی می خورد چشم انداز خوبی از وضع آینده را بدست نمیدهد. نگاهی بکارنامه چند هفته ای رژیم کنونی بیش از هر چیز نشان میدهد که حد و توانائی مجموعه حاکم فعلی چیست و چقدر است. مسئله رفرا اندوم و چند گوئی ها و ده گوئی های افراد مختلف در مورد آن بهترین گواه این مدعا است. قریب چند هفته گفته و باز پس گرفته شد که در انتخاب نوع جمهوری مورد نظر آزادی کامل وجود دارد. حتی یکی از اعضاء با اصطلاح مخفی شورای انقلاب اعلام کرد که افراد آزادند به جمهوری اسلامی یا جمهوری دموکراتیک و یا جمهوری دموکراتیک خلعتی

رای بدهند ، و قسم خورد که همه اینها هنگام رای گیری ملحوظ خواهند بود . در طول روز "بروی چه گذشت" معلوم نیست ولی آنچه معلوم است اینست که شبانگاه همیــــن شخص حرف خود را پس گرفت و گفت که غرض این بوده! که رای ندادن به جمهوری اسلامی " لایبـد " بمعنای انتخاب یکی از این شقوق است . لایبـد! ما برای تکان دهنده جبار در حجاب و سپس پس گرفتن (موقت و غیر صریح) آن ، اجرای ممنوعیت مصرف گوشت یخزده و سپس " کشف " این سئله که قسمت اعظم این گوشتها را فرنگیها ذبح سلامی کرده اند ! ، و ما برای صدور فرامینی که نخست زیر راهم " کلافه " کرده بود ، صرفا تراژیک نیست . این ما همانطور که گفته شد نمودار طرز عمل " برگزیدگان " هستند و ادامه خواهند یافت . این اقدامات اما هیچ ندامت از نظر تاثیر دائمی بر وضع جامعه به وخامت تصمیمات رهبری در حفظ پاره ای از نهادهای رژیم گذشته نیست . وضع نیروهای نظامی نمونه خوبی برای ایــــن منظور است . رژیم کنونی تمام تلاش خود را برای حفظ رتش بصورت گذشته انجام میدهد . ارتش عامل نهائی رکوب است و برای خرده بورژوازی و بورژوازی ابزار هائی قدرت . ما برای ابقاء کسانی مانند سپهبد و روزیان ها و معتمدی ها و سپس عقب نشینی تحت فشار مردم ، داستان سرهنگ توکلی و مدارک ارائه شده توسط انمن (۱) ، و بالاخره ما برای برگماري سر لشکر قره نسی

رئیس رکن دو شاه و زاهدی و همکار تیمور بختیار برراس
ارتش نمودار دیدی است که رژیم از ارتش دارد و چه چیز
روشن تر از این که همین ارتش با اتفاق سربازان گارد

۱ - دولت پس از یک بازجوئی چند ساعته با شانمن اعلام
کرد که وی جاسوس امریکا و اسرائیل است و او را اخراج
نمود . ما شانمن را نمی شناسیم ولی نمیتوانیم از
اظهار تحیر خودداری کنیم چرا که :

الف - چرا هنگامیکه این فرد نماینده جمعیت دفاع
از حقوق بشر (برهبری آقای بارزگان) بود و آنقدر مورد
اعتماد بود که برای تحقیق درباره جنایات رژیم از
طرف این کمیته ما موریت می یافت ، چنین صحبت هائی در
میان نبود و فقط پس از درافتادن با سرهنگ توکلی مورد
شک واقع شد ؟

ب - چگونه ظرف چند ساعت چنین " جاسوس متبحری "
خود را لوداد ؟

ج - چرا اسنادی که بدست آمده است در اختیار
مردم قرار نمیگیرد ؟

د - چرا چنین " جاسوسی " بجای زندانی شدن
صرفاً اخراج شده است مگر کاپیتولاسیون هنوز برقرار
است ؟

بنظر نمیرسد که جوابی برای این سئوالات وجود
داشته باشد معذرا همه مردم و من جمله ما منتظر جواب

جاویدان در گشتار مردم سنندج به جنابیتی دست میزنند که نظیر آنرا فقط در کارنامه رژیم پیشین میتوان دید. نقش " کمیته های امام " و وزارت کار در مقابله با خواست کارگران کمتر از نقش ارتش افشاء گر نبوده است. کارگرانی که با خون خود سقوط رژیم شاه را تضمین کردند و بسیاری از سرمایه داران را متسواری ساختند اکنون خود را در مقابل کمیته های امام و نمایندگان وزارت کار می بینند که بکمک مسلحین قصد بازگرداندن همان سرمایه داران و یا نمایندگان آنها را به کارخانه ها دارند. در بسیاری از کارخانه ها عده ای مسلح از طرف کمیته امام رسماً از ورود عناصر چپ به کارخانه جلوگیری می نمایند و کارگان چپ را شناسائی میکنند. در اینجا بد نیست پاره ای از مواد آئین نامه کمیته ها را ذکر کنیم تا مشاهده شود که ابزار سرکوب چه حقوقی برای خود قائل است :

ماده ۷ - مبارزه با فعالیتهای ضد انقلاب اسلامی

از هر گروه ، تحت هر نام و هر عنوان ،
 بوسیله افراد آگاه و متعهد و خنثی کردن
توطئه های خرابکارانه آنها .

ماده ۸ - نظارت کامل بر حوزه های منطقه و گسزارش

دقیق عملیات آنها و انعکاس آن بکمیته مرکزی

ماده ۱۸ - در صورت دأثر شدن کلانتری منطقه همکاری لازم

را با پلیس نموده حتی المقدور سعی شود یک

نفر پلیس کلانتری و یک مسئول انتظامی بکمک

یکدیگر وظائف انتظامی را انجام دهند و از هر نوع اختلاف جدا خود داری گردد.

ماده ۲۰ - چنانچه تبلیغات ضد انقلاب اسلامی از طرف هر فرد یا گروه، بصورت نشریه و نوار و مشاهده شد با مشورت کامل با روحانیون منطقه اقدام مقتضی بعمل آید.

بعبارت دیگر این مواد آئین نامه سرکوب نیروهای با مرام متفاوت، خبردهی، همکاری با پلیس و سانسور را بطور رسمی بعهده کمیته‌های امام میگذارد. آنهم با تشخیص این یا آن حجة الاسلام و برحسب تعابیر و تمایلات ایشان. بسختی میتوان گفت که آئین نامه‌های کمیته‌های سابق بدتر از این بوده است. در اینحال حملاتی کدبه مراکز نیروهای مترقی شده و شکنجه و آزاری که نسبت به عناصر مختلف روا شده باعث تعجب نیست. ارتش و پلیس و ساواک ابزار سرکوب رژیم گذشته بودند.

- ۱ - فقط برای ذکر نمونه از حمله به ستاد مجاهدین و چریکهای فدائی در چندین شهر، حکم جهاد علیه کمونیست ها توسط مرجع تقلید شهر میاندواب، تظلمی مبارزین و رشوه دادن به آنها برای "لو دادن" همکاران خود، دستگیری و شکنجه مبارزین میتوان نام برد.
- ۲ - تصمیم اخیر رژیم در ابقاء ساواک فراتر از حد قابل پیش بینی حتی از بدبینانه‌ترین زاویه رفت!

امروز همان ارتش و پلیس با کمیته‌های جدیدالتاسیس وظائف گذشته را بعهده دارند، فردا وزارت "مستقل" امر بمعروف و نهی از منکر هم اضافه میشود تا مانند عربستان سعودی کسانی را که موقع اذان ظهر درخیابان ها راه میروند با شلاق به مساجد بفرستد.

جالب توجه اینست که رفتار و کردار گروه حاکم در قبال نیروهای چپ با موضع آنها نسبت به رژیم گذشته و طاغوتیان کنار هم گذاشته شود. صدها ساواکی در کمال آزادی هر روز تظاهرات میگذارند، نیروهای طرفدار شاه در پاره‌ای از شهرهای سیستان و بلوچستان عملاً کنترل شهر را بدست دارند و کسی آنها را مانند سنجیدج به مسلسل نمی بندد. دولت کنونی اطلاع بسیار از اسرار و قراردادهای محرمانه رژیم گذشته با امپراتور - یا لیسیم دارد ولی حتی یکی از آنها را فاش نکرد ه است، بجای آنکه پرونده‌های محرمانه رژیم گذشته و ساواکی را مقابل مردم باز شود، مردم را بتماشای

۱ - این امر حقیقت دارد. در عربستان سعودی "شرطه" های خاصی ما موریت دارند که مردم را وادار به نماز گزاری کنند. چند ماه پیش بخت برگشته‌ای در ماه رمضان چیزی خورده بود که منجر به زدو خورد او با شرطه و سپس اعدام او شد.

سینی طلای این یا آن درباری و عکس‌های نیمه حسرت
 "شاهزادگان" سرگرم میکنند. حتی یک لیست از - واک‌ها
 منتشر نشده است. یک لیست از کسانی که محرمانه با
 رژیم گذشته همکاری میکردند فاش نشده است. پرونده
 های محاکمات سری رژیم گذشته همچنان سری نگاهداشته شده
 است. پرونده‌های ۲۵ سال جنایت و خیانت همچنان مکتوم
 مانده و دولت حتی از تائید اسادی که دیگران فاش
 کرده‌اند (مانند لیست افرادی که ظرف دو ماه مبلغ
 هنگفتی ارز خارج کردند) خودداری کرده است. کدام
 انقلاب را در جهان میتوان یافت که رژیم جدیدش لااقل
 پرونده‌های پلیس را در اختیار مردم نگذاشته است. چرا
 رهبران کنونی اسرار را از مردم مخفی میکنند. چه
 کسانی را حمایت میکنند؟ چرا قراردادهای مخفی با
 آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی و سایر دوستانهای
 ارتجاعی باز نمیشود؟ چرا اسرار پیمان امپریالیستی
 ستوافشاء نمیشود؟ اینها همه برای مردم سؤال
 است.

در مورد رفتار و کردار حاکمین جدید هر کس
 در عرض چند هفته اخیر مشاهداتی دارد و بنابر این
 ضرورتی به تفصیل نیست. اما بد نیست برای آگاهی
 روشن شود که در عرصه مناسبات خارجی نیز همین
 آئین چه روابطی را مد نظر دارد اشاراتی نیز بدین
 موضوع بنمائیم.

در شرق ایران دو کشور پاکستان و افغانستان
کشورهای مسلمان نشین با نوع حکومت های متفاوت هستند.
در پاکستان جمهوری اسلامی برقرار است و در افغانستان
گردانندگان کشور از نفس قدس نصیبی نبرده اند. تفاوت
دیگر در این است که اولی حکومتی بشدت ارتجاعی و
وابسته با امپریالیسم جهانی است و دومی حکومتی خسرده
بورژوا و وابسته به اتحاد شوروی است. دولت ایران
اولین دشمن خود را در حکومت افغانستان یافته است. هیچ
دولتی در جهان شایسته تر از این حکومت برای سرنگونی
تشخیص داده نشده است. ما برای جدل آفرینی های رژیم
ایران با افغانستان تازه در ابتدای کار است و به
احتمال زیاد تشدید خواهد یافت.

دولت فرانسه قصاب الجزایر و گینه و کنگو، استعمار
گربا سابقه ای که هنوز مستعمره بشکل کهن دارد، نیروی
امپریالیستی که تعداد زیادی از خلقهای جهان را در بند
نگاه داشته است از نظر رهبران جدید، دولت دوست و
"مهمان نواز" تلقی میشود. برای اینان نه ماهیت
امپریالیسم مهم است و نه حتی تجارب کهنه نشده. هنوز
چند سالی از زمانی که پلیس ژیسکار دستن دانشجویان
ایرانی را بمناسبت اشغال خبرگزاری پارس در پاریس
دستگیر و در صحن زندان کتک زد نمیگذرد، هنوز بیاد
خوشنتمهای زائد این نیروی امپریالیستی به دانشجویانی
که علیه رژیم شاه مبارزه میکردند کهنه نشده است،
اینها برای رژیم ایران مسئله نیست. این امر که

هم اکثرین دولت فرانسه از کارگران " مسلمان " نژاد و الجزایری و مراکشی چگونه " میهمان نوازی " میکنند نیز مسئله نیست . مسئله باز این نیست که دولت است ارتجاعی فرانسه بر مبنای چه محاسبه سیاست بازاندازی اجازه اقامت به آیت الله خمینی داد . تنها نکته - البتد بظاهر - برای اینان اینست که " میهمان نوازی " شده است و باید مرهون الطاف آنها بود . اگر چنین دیدی واقعا در میان رهبران وجود دارد بدا بحال رژیم ، و اگر چنین فکر نمیکنند و تکیه بر میهمان نوازی فقط استتاری برای فریب مردم است بدا بحال مردم . واقعیت اینست که تنادشای درون امپریالیستی و سیاست های رقیب باید توجیهی برای از این دنده بآن دنده شدن بیابند . اگر این توجیهات برای عده ای بسیار شفاف باشد چه باک . مهم اینست که " مستضعفین " ، توده های مجذوب و مسحور ، ممنون نیز باشند .

در اینجا باید باین مسئله پرداخت که چرا توده گان " مجذوب و مسحور " علاوه بر خرده بورژوازی ، بخش مهمی از زحمتکشان را نیز شامل میشود . به عبارت دیگر باید خواستهای و آگاهی طبقاتی آنها اشاره شود . تحلیل این امر خود مسائل متعددی را مطرح میسازد که جای بحث آنها در این مقاله نیست . ما تنها به یکی از جنبه های آن که از نظر نتیجه گیری بحث حاضر ضروری است اشاره می کنیم .

آگاهی طبقاتی

در جنبش اخیر تقریباً تمامی طبقات و اقشار جا معه به درجات مختلف با خواستها و اهداف متفاوت شرکت داشتند. در این زمینه در گذشته مشروحا توضیح داده ایم. در اینجا پس از یک مقدمه، به نقش آگاهی و میزان آن در میان زحمتکشان اشاره میکنیم.

اصرار و لجاجت باند شاه در حفظ قدرت مطلقه، نه تنها تیشه به ریشه بخش بوروکرات نظامی طبقه حاکمه زد بلکه امید موفقیت بلافاصله بخش خصوصی سرمایه داران را تا اندازه زیادی از بین برد. اگر در ابتدا و اواسط دوران جنبش و غلیان عمومی، هنوز واگذاری قدرت به انواع امینی ها نمیتوانست برای طبقه حاکمه مفری تلقی شود، کوتاه بینی باند پهلوی و اربابان امپریالیست او موجب رادیکالیزه شدن جنبش شد بطوری که دیگر هیچ بخش از سرمایه داری بزرگ نمیتوانست برای عده ای از مردم بمثابه راه حلی جلوه کند. سیلی که بنیاد سلطه پهلوی را بر افکند آن بخش از سرمایه داری را که در وحدت و تضاد با باند حاکم بسر میبرد نیز از آسیب مصون نداشت. از اواسط دوران جنبش مسلم شد که سرمایه داری بخش خصوصی راستاً نخواهد توانست کنترل توده های رادیکالیزه شده را بدست گیرد و لاجرم سرمایه داری مجبور بود که پشت استتار خرده بورژوازی پنهان شود و با امید روزی که مستقیماً رهبری را بدست گیرد از خرده بورژوازی تبعیت نماید.

خرده بورژوازی ایران که سنت مبارزه جوشی طولانی دارد در این دوران از جنبش رهبری مسلم را بدست گرفته است. روحانیونی که اکنون در رهبری جنبش هستند بطور عمده از نظر طبقاتی ملهم از این قشرند و روحانیون مرتبط با بورژوازی بزرگ را تحت الشعاع قرار داده اند گرچه همبستگی مستحکمی هم بین آنان وجود دارد و در زمینه های مختلف و بطور عمده از دیاد قدرت سلسله مراتب روحانی و مبارزه با کمونیسم و حفظ نهادهائی از رژیم گذشته که میتواند بخدمت آنها درآید، کاملاً متفق القولند.

دیکتاتوری خرده بورژوازی و شیوه های اعمال قدرت آن در قرن اخیر چندین بار در جهان مجال بروز یافته و فاشیسم در چهره های گوناگون برجوامعی حاکم شده است. تردیدی نیست که بشرط امکان بخشی از خرده بورژوازی ایران نیز چنین هدفی را تعقیب خواهد کرد ولی این امکان که چندان بعید هم نیست تحت تاثیر عوامل مختلفی قرار دارد که از اکنون در مورد برآیندهائی آنها نمیتوان بطور قطع اظهار نظر کرد. آنچه مسلم است اینست که فساد بورژوازی و سلب اعتبار از آن زمینه همه گیر شدن تمایلات تزکیه خواهانه را در خرده بورژوازی دامن زده است و ایدئولوژی مذهبی مناسبترین شکل بیان این خواست را نشان داده است. نقش پیشوا و وحدت کلمه و جامعه توحیدی، بخدمت درآوردن دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی، بخدمت گرفتن گروههای

ضربتی ، مبارزه هیستریک با خطر کمونیسم ، و در عین حال ادعای مبارزه با سرمایه داری و ... همه مسائل شناخته شده ایست که در مدت چند هفته ای کداز سقوط رژیم پیشین میگذرد چهره خود را نشان داده است و با احتمال زیاد با شدت و فشار بیشتری ادامه خواهد یافت . مع هذا در اینجا بجای تاکید بر خطر استقرار فاشیسم ، از آنجا که کمتر عنصر مترقی و آگاهی منکر چنین خطری است ، اشاره به نقطه ضعف های اساسی قدرتمداران جدید ضروری تر بنظر میرسد .

برای استقرار یک نظام جدید ، صرفا ویرانگری و تباهی نظام کهن کافی نیست . یک نظام جدید باید پتانسیل حفظ و دستاوردهای نظام گذشته و افزودن به آنها داشته باشد . قدرتمداران کنونی فاقد چنین توانایی هستند . نگاهی به ترکیب گروه چند نفره ای که خود را برگزیدگان میخوانند نشان میدهد که حقارت و بی کفایتی قدرتمداران درجه حدی است . این گروه نه شایستگی و نه لیاقت آنها دارد که بتواند چرخه های کشور را بحرکت درآورد . اینها خود بهترین مخرب و مبلغ ناتوانی و بی کفایتی نظام موعود خود هستند و بدلائل مختلف قادر به جلب برجسته ترین عناصر خواهند بود . در موارد مختلف استقرار فاشیسم ، یکی از شروط مقدم ، شکست جنبش کارگری بوده است . و این امر از دو جهت در استقرار فاشیسم نقش اساسی داشته است . اول آنکه اوج و سپس شکست جنبش کارگری تا مدتهای مدید

طبقه کارگر را از حرکت جهت نیل به آرمانهای خود باز خواهد داشت. بعبارت دیگر تجربه منفی‌اش با و چنین وانمود خواهد کرد که آنچه تصور می‌کرده درست است بدست آمدنی نیست. دلسرد و مایوس، از آرمانهای قدیم می‌برد و بسوی چشم اندازهای کاذب حرکت میکند. تحت چنین شرایطی است که خرده بورژوازی خود را بعنوان نجات‌دهنده جامعه مینمایاند و بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر را بدنبال خود میکشد. در آلمان و ایتالیا و اسپانیا، هیچ چیز باندازه شکست جنبش‌های کارگری برای رشد و تسلط بعدی فاشیستها نقش بازی نکرد. این شکست باعث میشود که حتی پس از آنکه فاشیسم کم‌کم چهره واقعی خود را آشکار کرد و نشان داد که نظام اجتماعی "فد سرمایه‌داری" موعود آن در واقع نفس سرمایه‌داری است، باز هم بخش‌های بزرگی از طبقه کارگر بـسـاـن وفادار بمانند چون از شکست گذشته خود بغلط این‌طور آموخته‌اند که آنرا راه پیروزی نبود. در مـوـاـرد کلاسیک آنها هنوز تا زمانی که فاشیسم شکست نخورده بود بدنبال وعده‌های "کارگر دوستی" فاشیست‌ها دلخوش می‌داشتند. تنها پراتیک زندگی بود که واقعیت را بآنها نشان داد. در ایران وضع چنین نیست. جنبش کارگری ایران با آنکه در یکی دو سال اخیر رشدی نسبی داشته است معـهـذا این جنبش بطور عمده تحت نفوذ خـسـرـده بورژوازی و خواستهای آن بوده است. بجز موارد اعتصاب که بخاطر ازدیاد دستمزد و بهبود شرایط کار انجام شده است، سایر حرکات تعرضی طبقه کارگر تحت رهبری

سیاسی خرده بورژوازی بوده است. در اینجا برای روشن شدن مطلب توضیح مختصری ضروری است. مبارزات طبقه کارگر از مراحل صنفی و سیاسی میگذرد و بسط ایدئولوژیک ارتقاء می یابد. ممکن است تحت شرایط خاص هر جا معاینات مراحل کوتاه یا بلند باشد ولی کمونیست ها واقفند که اینها همه مراحل ضروری مبارزه هستند و از روی آنها علی القاعده نمیتوان جهید. میان بر نمیتوان زد. و اگر شاهد "میان بر" ها بودیم باید لحظه ای درنگ کنیم مبادا واقعیت امر چیزی جز ظواهر کار باشد. این امر که جنبش کارگران سیاسی باشد در نظر اول نشانه رشد و اعتلاء از سطح مبارزات صنفی اقتصادی تلقی میشود، اما همواره الزاما چنین نیست. باید دید این سیاسی بودن خواسته ها نشانه ای از اعتلاء شعور طبقاتی است و یا صرفا نمایشگر انتقال حرکت عمومی اجتماع به کارگران است. کارگر مانند هر فرد دیگر در عین حال که یک عنصر از طبقه خود است، یک فرد از جامعه نیز محسوب میشود. برخی از خواسته ها و حرکات او برخاسته از موضع خاص او در روند تولید است و برخی منبسط از موجودیت او در هستی ملت. برای مثال هنگامی که نیروهای اشغالگر خارجی بیک کشور هجوم می آورند قاطبه اهالی آن کشور و من جمله کارگران در مقابل این هجوم ایستادگی میکنند، با نیروهای استعمارگریست امپریالیسم می جنگند، شعارهای سیاسی مطرح میکنند و... کارگران در این جریان پیمانه بخشی از نیروهای

جامعه برضد هجوم خارجی مبارزه میکنند و نه الزاماً بعنوان طبقه کارگر . مقابله آنان بعنوان افراد میهن پرست است و ربطی به موضع خاص آنها در روند تولید ندارد . در این مقابله، دشمنان ، خرده بورژوازی و حتی در مواردی برخی از سرمایه داران نیز شرکت میکنند و حال آنکه میدانیم اینها نه تنها موضع واحدی در روند تولید ندارند بلکه در مقابل هم قرار میگیرند . بنابراین هر حرکت سیاسی کارگران الزاماً نشانه رشد آگاهی طبقاتی آنان نیست و نباید صرفاً با مشاهده " سیاسی بودن " خواستهای کارگران باین توهم دچار شد که مبارزات طبقه کارگر از حد مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی اعتلاء یافته است . در جنبش اخیر ایران ما شاهد هردو پدیده بودیم . پاره‌ای از حرکات طبقه کارگر نشانه از رشد آگاهی طبقاتی داشت و پاره‌ای تحت تاثیر جو عمومی مبارزه با فساد و استبداد رژیم بود . این بخش اخیر میتواندست پس از سقوط رژیم گذشته تخفیف یابد اما دو عامل مهم از نابود شدن آن جلوگیری کرد . عامل اول این بود که با آنکه این حرکات در بخشی از طبقه حاکی از رشد طبقاتی نبود ولی خود میتواندست مولد و موجب رشد آگاهی گردد . کارگران در عمل به نیروی طبقاتی خود واقف میشوند . علت و معلول میتوانند به یکدیگر مبدل شوند . کارگری که بهر دلیل، بدلیل هجوم نیروهای بیگانه و یا تحت تاثیر جو عمومی اعتصاب میکند به نیروی عظیم خود واقف میشود . آگاهی

اواعتلاء میابد و این کارگر دیگر کارگر دیروزی نیست. در اینجا مبارزات سیاسی، خود به عاملی برای ارتقاء آگاهی طبقاتی مبدل شده است. عامل دوم نقش عناصر آگاه کارگر و روشنفکر است. در بسیاری از کارخانه‌ها این عناصر آگاه با استفاده مناسب از حرکت عمومی و جنبش، نقش بزرگی در جلوگیری از رجعت وضع به گذشته بازی کردند. تشکیل شوراها (۱) و سندیکاها و بحث و تبلیغ و ترویج، عوامل بسیار موثری در اعتلاء آگاهی طبقه کارگر بوده‌اند و اتفاقاً همین امر نیز خشم کینه توزانه خرده بورژوازی را برانگیخته است. خرده بورژوازی مایل بود پس از گذار قدرت، کارگران مانند گوسفندان رام تحت همان شرایط سابق به کارخانه‌ها برگردند و همان مدیران (ویا معاونین آنها) را با این تصور که رژیم طاغوتی عوض شده است بپذیرند. اینها از نقطه نظر خود بحق نسبت به کمونیستها و سایر نیروهای مترقی که با کارگران درمی آمیزند و مانع از انجام نقشه‌های آنان میشوند کینه توزی میکنند. این امری طبیعی است و جز این انتظاری نمیتوان داشت. آنها

۱ - تشکیل شوراها با همه کمبودهای آن و با آنکه در بسیاری موارد رهبری آن بدست عناصر افراطی مذهبی افتاده است از بزرگترین و ارزنده ترین دستاوردهای جنبش است. کارگران در چنین شوراهاشی خود عناصری را که میکوشند تحت لوای مذهب، توجیه گر مناسبات سرمایه داری باشند، طرد

از اینکه کمونیستها نمیگذارند آب خوش از گلویشان پائین رود عجبانی هستند . این عصبیت طبیعی است چرا که طبقاتی است . این یک ، تغییر را در حد تفییسی مدیران میبیند و آن یک ، در حد کنترل کارگران بر محصول خود . این یک ، مالکیت خصوصی را مقدس می شمارد و آن یک آنرا منشور میداند .

بهر حال در کوتاه مدت بخشی از حرکات اعتراضی کارگران نسبت به چند ماه گذشته تخفیف یافته است و طبیعی است که چنین باشد . اما همانطور که گفته شد عکس العمل حرکت گذشته بر ذهن کارگران و فعالیست کارگران و روشنفکران کمونیست مانع از این خواهد شد که این کاهش ادامه یابد . شرایط مادی مانند گذشته خواهد ماند چون روند تولید تغییر نیافته و استثمار ادامه خواهد یافت . رشد آگاهی طبقاتی کارگران علیرغم عوامل باز دارنده و هیستری " وحدت کلمه ای " ادامه خواهد یافت هر چند این رشد در ابتدای یانها آشکار باشد ، و یا حتی تحت خواستهای بظاهر غییر طبقاتی نمودار شود .

بنابراین برخلاف نحوه استقرار فاشیسم در نمونه های کلاسیک ، ما در ایران با جنبش کارگری شکست

بقیه پا ورقی از صفحه قبل - خواهند کرد . آموزشی که شوراها به کارگران میدهند و نقشی که در اعتلا آگاهی طبقاتی آنان دارد با هیچ چیز قابل قیاس نیست .

خورده و دلسردی کارگران روبرو نیستیم و نباید تصور کنیم که با طبقه کارگری مایوس از آرمانهای کارگری روبروئیم که تا مدت طولانی فریب تبلیغات فاشیستی را خواهد خورد. بر عکس کارگران از خرده بورژوازی حاکم سر خواهند خورد و بسوی ایدئولوژی طبقه خود حرکت خواهند کرد. این یک تفاوت مهم است. تفاوت دیگر در مورد مسئله روشنفکران است.

فاشیسم مانند هر نظام دیگر احتیاج به کادر دارد. برخی از این کادرها را تکنوکراتهای تشکیلات میدهند که به هر نظامی سر می سپرند و جیره خوارانی هستند که بقول خود کاری به "سیاست" ندارند. آنها بنده سرمایه و برده قدرت هستند. اما اینها علیرغم کمیت خود، کیفیت لازم را ندارند. فاشیسم احتیاج به کادرهای ورزیده معتقد دارد و بدون آنها قادر به پیشبرد کار نیست. در نمونه‌های کلاسیک فاشیسم، برخی از این کادرها را روشنفکران مذهبی متعصب که فاشیسم را تجسم مسیحیت میدیدند، و نیز برخی از روشنفکران سرخورده از جنبش کارگری تشکیلاتی دادند. در ایران در هر دو مورد کمبود وجود دارد. "برگزیدگان" خود بقدری عقب افتاده هستند که قادر به بسیج روشنفکران برجسته نیستند. نمونه‌های انتخاب آنها را در همین مدت کوتاه میتوانیم مشاهده کنیم. انتصابات بقدری بیرویه و نامتناسب بوده است که

ادامه یافتنی نیست. اینها مجبورند یا از کادرهای رژیم سابق استفاده کنند که زودتر از آنچه بخواهند افشاگر خواهد بود، و یا مجبورند از محدوده تنگ محرمین خود استفاده کنند و کارها را بدست‌کامنی بسپارند که لیاقت اداره امر را ندارند و باز کاری از پیش نخواهند برد. اما بهمان دلیل ارائه شده در مورد فقدان سابقه شکست جنبش کارگری، در میان روشن‌فکران چپ سرخوردگی وجود ندارد و کسی از این بخش با آنها روی نخواهد آورد. چپ بی اعتبار نشده و حتی در آینده با روشنتر شدن ماهیت برگزیدگان، اعتبار بسیار بیشتری کسب خواهد کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست جنبش، عده کثیری از روشن‌فکران چپ یا چپ‌نما، مایوس و دلسرد از آینده، بخدمت رژیم شاه در آمدند. برخی از کادرهای سابق حزب توده جزء گردانندگان علمی و پشت‌پرده رژیم شدند. ساواک تا اندازه زیادی بدست این سرخوردگان خائن اداره میشد. ولی اکنون وضع چنین نیست. جنبش کمونیستی ایران در سالهای گذشته با فعالیت و جانفشانی بهترین کادرهایش کسب وجهه کرده است. هیچ چپ معتقدی حاضر نیست بخدمت سرگزیدگان در آید. و آن فرصت طلبانی که چنین کنند درست بخاطر فرصت طلبی و بی اعتقادی خود کمک‌چندانی به قدرتمندان نخواهند کرد.

در همین زمینه از تجربیات جنبش کارگری جهان

باید نام برد. هنگامیکه فاشیسم در اروپا در حال عروج بود، بدآموزیهای کمینترن موجب ایجاد و ازدیاد شکاف در میان عناصر ضد فاشیست شد و تا زمانی که دیگر دیر شده بود عناصر مختلف ضد فاشیست بجای متوجه کردن لبه تیز حمله علیه فاشیسم بجان یکدیگر افتاده بودند. امروزه چپ جهان، چپ مستقل، چپی که به مصوبات بوروکراتیک این یا آن اردوی "سوسیالیست" گردن نمی‌نهد، مجرب‌تر از گذشته است. این چپ‌نسه مانند سالهای اواخر دهه بیست و اوائل دهه سی قرن حاضر اجازه خواهد داد اختلافات درونیش و حتی اختلافاتش با لیبرالها موجب تقویت فاشیستها شود و نه اینکه مانند اواخر دهه سی اجازه دهد که او را بی سلاح و بی پناه در دامن لیبرالها بیندازد و خود تبدیل به خر سواری بورژوازی لیبرال شود. با کسب تجربه از گذشته، چپ مستقل امروز در عین مجزای و مشخص داشتن صفوف خود از لیبرالها، از هر گونه مبارزه ضد فاشیستی استقبال خواهد کرد.

بدین ترتیب مشاهده میشود که با آنکه بسیاری از اتحاد ضروری برای استقرار فاشیسم در ایران وجود دارد (پایه توده‌های خرده بورژوازی، نقش پیشوا، وحدت کلمه گروه‌های ضربتی، هیستری ضد کمونیستی، ادعای مبارزه با سرمایه‌داری...) و یک نیروی اجتماعی بزرگ چهار رنعلیه در راه برقراری آن می‌نازد معیضاً کمبودهای اساسی

نیز در راه آن وجود دارد که گر چه به خودی خود مانع
برقراری آن نیست اما بشرط آنکه بطور اصولی و سرسری
مورد بهره برداری نیروهای ضد فاشیست قرار نگیرد
میتواند استقرار فاشیسم را دچار اختلال کند و یسا
اساسا جلوگیری شود.

امروز مشاهده حنایت کورکورانه بنسب بسیار برتری
از نیروهای مردمی از قدرتمندان جدید بسلامت گران
کننده است. هنگامیکه مشاهده میکنی که برخی از
مشتبهای گره کرده‌ای که شاه را ساقط کرد امروز
بجای آنکه متوجه کسانی باشد که همان نظام سرمایه
داری را می‌خواستند با "تعدیلاتی" مستحکم کنند، نسا
آگاهانه متوجه چپ است مرتعش میشود. از اینگونه
همین توده‌های میلیونی، ناآگاه بطرف مسیری کشانده
میشوند که سالهای سال اختناق و استعمار را ادامه
میدهد بخود می‌رزوی. با و می‌گوئی، رفیق، بسزادر
خواهر، چشم‌پوشی را باز کن و دوست و دشمن را از هم
بازشناس. تبلیغ میکنی، بحث میکنی و نشان میدهی.
اما در عمل میل میدانی که برای بخش عظیمی از مردم
آگاهی فقط از تجربه شخصی، از پراستیک روزمره زندگی
بدست می‌آید. و اینجاست که میبینی ناشی گریه‌های
قدرتمندان جدید همانقدر بیاری توده‌های مردم
می‌آید که لیاقت و کاردانی نیروهای ضد فاشیست. در
همین چند هفته اخیر عده زیادی، عده بسیار زیادی،

از مردم ما هوشیار شده‌اند. کارهایی که رژیم در این چند هفته کرد خوشه‌هایی بود از خرمنی که موعود است. اینها در ادامه خود چشم مردم را بازتر میکند. حتی آن حزب الهی متعصبی که اکنون حاضر است با مشت‌دهان آزادگان را خرد کند، علیرغم جوشنی که بدور خود کشیده است متوجه واقعیت خواهد شد. ۲۵ سال حکومت دیکتاتوری روان بسیاری از مردم را مسخ کرده است. حتی بسیاری از آزادی‌خواهان را مصون نگذاشته است، اما در عین حال چنین آگاهی نسبت به بسیاری از اعمال و شیوه‌های کار را نیز پرورانده است. بسیاری از مردم که با شیوه‌های حاکمیت رژیم گذشته آشنا بوده‌اند به مجرد مشاهده آن در رژیم جدید هشیار خواهند شد. تداعی خواهند کرد. این دهلیزی است که یکبار از آن گذشته‌اند.

نقش امپریالیسم

قبل از خاتمه بحث لازم است به عامل دیگری که اثرات مشخص داشته است اشاره‌ای کنیم و آن مسئله امپریالیسم است. در گذشته همواره ذکر کرده‌ایم که اولاً امپریالیسم جهانی را بدون تضادهای درونی آن نمیتوان در نظر گرفت و از آن هستی یکپارچه و مستقلی ساخت که خواستهای خود را بدون مواجه شدن با تضادهای منافع جناحهای مختلف در داخل خود به

پیش خواهد بود، و شایان نباید تصور کرد که
امپریالیسم فقط یک تیر در کمان دارد و در صورت
عدم اصابت آن به هدف بی سلاح خواهد ماند. حمایت
امپریالیسم از شاه سابق و برعکس تبعیت شاه
از امپریالیسم نیازی به توصیف ندارد. این امپری
بدیهی بود که در کوتاه مدت شاه بهتر از هر کسی دیگری
در خدمت حفظ منافع امپریالیسم بوده است. شاید
زحمتکشان، بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شاه را تسهیل
برنامه‌های امپریالیسم در سطح جهانی و در تصاد
قرار گرفتن برنامه‌های دراز مدت و کوتاه مدت
جناح‌های مختلف امپریالیسم و نیروهای مختلف
امپریالیستی موجب تزلزل رژیم، ازدیاد قدرت
نیروهای ضد رژیم و اوج یافتن مبارزات مردم شد
و بالاخره پس از ۲۵ قرن نظام سلطنت را همراه با
آخرین سلطان در هم شکست. اما در هم شکستن
رژیم شاه بمعنای نابودی مطامع امپریالیسم نیست
امپریالیسم از همان آغاز اوج یابی جنبه‌های
برنامه‌های مختلفی را برای باز گذاشتن امکان
ادامه استثمار و چپاول و حتی تشدید آن - تدارک
دیده و سعی کرده است که همواره از شرایط موجود
بهترین بهره‌برداری را بکند. مشکل بتوان بطور دقیق
از بین عوامل مختلف مؤثر، سهمی را که امپریالیسم
در افتادن جریان‌ات در مسیر فعلی داشته است ارزیابی

نمود. اما مشکل نیست بتوان فوایدی را که یک جنبش وسیع ضد کمونیستی در خاورمیانه برای امپریا-لیسم میتواند داشته باشد دید. هیچ تردیدی نیست که همانطور که بخشی از کارزار ضد کمونیستی کنونی کارزاری عقیدتی و ناشی از تعصبات مذهبی و منافع طبقاتی است، بخشی نیز مستقیماً از آستین امپریالیسم سر بدر می‌آورد و از آن الهام می‌گیرد. این دو جریان موازی نیستند بلکه نقاط اشتراکی با هم دارند، بدون آنکه الزاماً و همیشه حالت عامل و معمول را داشته باشند. مانورهای انحرافی حمله به "امریکا" و "امپریالیسم" کسی را نمی‌فریباند و "تکذیب" دوستی‌ها و تفاهم‌های گذشته به چشم کسی خاک نمی‌پاشد. مردم آموخته‌اند که عمل را مـسـلـاک قضاوت‌بدارند و نه ادعا را. همانطور که گفته شد هنوز چیزی از عمر رژیم کنونی نگذشته "تضاد" با "رژیم حاکم بر ملت مسلمان افغانستان" عمده میشود ولی "رژیم حاکم بر ملت مسلمان پاکستان"، رژیم منفور ضیاء الحق قابل قبول و دوست‌تلقی میشود. امپریالیسم خونخوار فرانسه، "میهمان نواز" میشود و... گردانندگان رژیم کنونی حتی صرفنظر از سوابق شان، برای آنهائیکه به گذشته‌ها باور یا آگاهی ندارند نیز دید خود را از مناسبات بین‌المللی و رده‌بندی دوست و دشمن به نمایش خواهند گذارد. در

این مورد نیاز به حدس و گمان نیست. آینده نزدیک
 بهترین روشنگر خواهد بود. بهر حال صرفنظر از خواست
 و ماهیت برگزیدگان، امپریالیسم جهانی جوانان
 "مثبت" رژیم کنونی را از نظر دور نخواهد داشت
 ولی از آنجا که به تجربه آموخته است که خشم و
 عصیان توده‌ها میتواند فراتر از خواست رهبران
 رود، امکانات مانورهای آینده را نیز تدابیر میبیند.
 در ایران یکی از این امکانات مهم ارتش خواهد بود
 و به همین جهت بازسازی ارتش به شکلی که این
 خواست را تأمین کند از مهمترین برنامه‌های
 امپریالیسم خواهد بود. تلاشی تقریباً ناگهانی ارتش
 شاه در شرایطی صورت گرفت که موج مبارزات توده‌ای
 و شدت انزجار عمومی مردم نسبت به رژیم گذشته به
 داخل پادگانها نیز کشانده شده و قدرت ضربتی
 ارتش را تا اندازه زیادی سلب کرده بود. بسیاری
 از سربازان و افسران جوان متواری شده و یا به
 مردم پیوسته بودند، فرار "بزرگ ارتشتاران" و سر
 در گمیهای "امرای عالی مقام" از یک جانب و جان‌بازی
 بی نظیر توده‌های مردم و انقلابیون مسلح، اجازه
 نداد که ارتش حتی از نیروی باقی مانده‌اش نیز
 بنحو مؤثر استفاده کند. با آنکه از کشتار مردم
 دریغ نشد، مع هذا مسلم است که ممکن بود خلق ما
 بسیار بیشتر از اینها کشته و شهید بدهد. نافر جانی

کودتای ۲۱ بهمن و هوشیاری مردم که به اعلام "بی-
 طرفی ارتش" گوش نداده و پادگانها را یکایک فتح
 کردند، رهبران را در موضع بسیار دشواری قرار داد.
 آنها امید داشتند که ارتش را به صورت گذشته دست
 نخورده بخدمت آورند و بقول خود با اصلاحات جزئی
 آنها حفظ کنند. مردم ما، سربازان و همافران ما،
 انقلابیون ما - بویژه سازمان چریکهای فدائی خلق و
 سازمان مجاهدین خلق - این آرزو را بر باد دادند.
 ملت بیفایده یکروز مسلح شد و دژهای دشمن را تسخیر
 کرد. رهبران سراسیمه از مسلح شدن مردم، حتی قبل از
 آنکه همه پادگانها فتح شود دستور خلع سلاح مردم
 را دادند... در نهضت مشروطه لااقل چندی در خلع سلاح
 مردم تاءمل شد. ستارخان تا زمانی که با گلوله
 "دوستان" دیروز و "رهبران" بعدی از پای در آید
 سلاح بر زمین نگذاشت. اما رهبران کنونی قبل از فتح
 فرمان آتش بس دادند! خوشبختانه مردم به آنها توجه
 نکردند و دشمن را متواری نمودند بطوریکه حتی چند
 هفته بعد سرلشکر قره نی معترف شد که پس از کوشش (!)
 فراوان موفق شده است ۵۰٪ افسران و سربازان را به
 پادگانها برگرداند. با آنکه همین رقم نیز غلو آمیز
 بود معهذا نشان دهنده بارز از هم پاشیدگی ارتش
 بود. بهر حال امید امپریالیسم اینست که ارتش بساز
 سازی شود و زمانی که شور مردم فروکش کرد، در صورتی

که اوضاع بر وفق مراد نباشد - و حتی در صورت موافق بودن وضع، بعنوان یک ابزار فشار - از آن استفاده کند. هم اکنون نحوه استفاده از ارتش در بمباران دهکده های کردستان و به مسلسل بستن مردم شهرهای این منطقه و در سایر نواحی ایران نمودار شده است. از نظر امپریالیسم اگر "دوستان" بتوانند کاری صورت دهند چه بهتر، در غیر این صورت ارتش برای اجرای اوامر حاضر خواهد بود.

قبل از جمع بندی مطالب ارائه شده، لازم است که به یکی از مسائل مرم و اساسی جامعه ایران اشاره کنیم و اهمیت آنرا در ارتباط با کل جنبش دگر نماییم. این مسئله، مسئله خلقهای ایران است.

مسائل رزات خلق های ایران

بورژوازی و خرده بورژوازی ایران میگوید که نهادهای گذشته را تا حد ممکن حفظ کند. این خواست

۱ - جالب توجه این است که در این کشور به تنهایی از نیروی ارتش در سنج استفاده شد بلکه تیم های ورزیده ای از گارد جاویدان برای مقابله با مردم اعزام شد. گارد جاویدان واحدی است که از دست چپین کردن بی باکترین و بی رحم ترین افراد لشکر گارد بوجر آمده است.

ند تنها در مورد ارتش و ساواک و سایر مؤسسات دولتی به منصفه ظهور گذاشته شد بلکه به بهترین وجه در مورد سرچورد آنها با مسئله خلقهای ایران نشان داده شد. خلق های ایران سالیان دراز تحت ستم مضاعف قرار داشته اند و شخصیت ملی و فرهنگی آنها مستمراً مورد تعدی و تجاوز بوده است. بسیار طبیعی بود که طی مبارزات توده های بکمال و نیم اخیر که همه خلقهای ایران در آن شرکت داشتند، کامیابهای اساسی جهت احقاق حقوق خلقهای ایران سر برداشته شود. حتی های ایران مبارزه را مطابق سبیل بحسی از سوزواری، محدود به مبارزه علیه استبداد باشد بهلوی کرده و خویشهای فرزندان دلبز خود را در آزادی از قید هر گونه ستم و محملد ستم ملی بینداهند. مبارزات ملی به درجاب مختلف در میان همه خلقهای ایران اوج یافت اما از نظر خصلت و خصوصیهایی این مبارزات تفاوتهای اساسی وجود داشت و بهمین جهت مسرهای متفاوتی پیموده شد و دساورده های متفاوتی سر بدست آمد. طبیعی است که در هر حرکت و جنبش وسیع، تعدادی عناصر مرتجع و فرصت طلب نیز خود را داخل معرکه میکنند تا بهره برداری کنند. سوزواری ایران از آنجا که توجه به خواست بحق خلقهای ایران را به نفع خود نمی داند به سبب انکسب گذاری و سرچسب کردن وجود این عناصر مرتجع در جنبش های ملی از یکطرف سعی در تخطئه کل جنبش

میکنند و از طرف دیگر میگویند که همین عناصر را در رهبری جنبش قرار دهد زیرا هم سازش با این عناصر آسان است و هم دست رژیم را در بدنام کردن کل جنبش بازتر میگذارد. این مانور بخصوص در مورد خورستان که رژیم بخاطر ممانعت نفت و موقعیت استراتژیک آن خاصیت خاصی نسبت به آن دارد از سایر نقاط مشهودتر است.

از پس خلقهای ایران، خلق کرد در جنبش احیای دستاوردهای بیشتری داشته و با استفاده از تجارب طولانی مبارزاتی قادر شده است که رژیم را با اندازده زیادی مقابل امر استحام شده قرار دهد. طبیعی است که رژیم نیز با آسایشی کوتاه نخواهد آمد. حمله ارزشمند مردم سنجید که سرچ آن رفتم بوداری استوار سیوه عمل دستگاه حاکم و استوار عمل آن، مسئله خشونت و مساوت در کنید قابوس با آنکه مسئله آن با مسئله کردستان تفاوتهای اساسی دارد اما مسئله ناساخته ای نیست و باید منظر استوار اقدامات جنوب آمیز از جانب حکومت مرکزی بود.

مسئله خلقها از دو جهت اهمیت تعیین کننده دارد. از یک جانب مسئله احقاق حقوق انسانی و ملی خلقها مطرح است و از جانب دیگر نقشی است که حاکمیت خلقها بر سرنوشت خویش در مقابل برقراری سلطه فاشیسم بازی میکنند و مانع از این میشود که یک

گروه سلطه جو، حاکمیت خود را بر کشور اعمال کند. بنا بر این، دو بخش شعار خود مختاری برای خلقها و دموکراسی برای ایران یک کل ارگانیکی را تشکیل میدهد. این دو بخش دقیقاً بهم مربوطند و شروط مکمله یکدیگرند و باید مورد پشتیبانی فعال کلیه نیروهای ضد فاشیست و دموکرات قرار گیرند. مسئله ملی، مسئله منطقه‌ای و محلی نیست، مسئله ایست که به سرنوشت سراسر انسانهای یک جامعه مرتبط است و باید مورد توجه همه و هر فرد آزاده‌ای قرار گیرد. خلاصه میکنیم:

نیروهای طالب برقراری دیکتاتوری با حمایت توده‌ای بحث‌شعارهای خرده بورژوازی برای برقراری نوعی فاشیسم میکوشند. بسیاری از اتحاد ضروری برای سلطه فاشیسم وجود دارد (بنا بر این امکان استقرار آن هست) ولی فقدان های اساسی نیز وجود دارد (بنا بر این استقرار آن مسلم نیست). در این شرایط مهم باید این خط را بنحو شکست طلبانه‌ای بزرگ نکرد و هم از جانب دیگر، با ندیده انگاشتن زمینه‌های آن در مبارزه با آن غفلت ننمود. صحنه مبارزه است و بنا بر این باید از همه امکانات در جلو گیری از استقرار فاشیسم استفاده کرد. اینجا است که فعالیت و فداکاری و عدم تمکین بحساب می‌آید. اینجا است که نقش نیروهای ضد فاشیست و بویژه

نیروهای چپ تعیین کننده میشود. خطر سلطه فاشیسم را با تمکین و محبت نمیتوان تخفیف داد، و باز، چپ روی تحریک آمیز را نمیتوان بحساب بر خورد قاطع گذاشت. جای برخورد مسئول، روشنگر، با حومه، افشاگر و آموزنده را هیچ چیز و منجمله توسل به احتجاجات شد نتواند نتواند نکرد. امروز علیرغم هیستری عمومی در دفاع از "برگزیدگان"، نیروهای آکاد و با کسانی که سرعت مییابند به سطحی برسند که در مقابل استبداد ایستادگی کنند کم نیستند. حاکمان و طبقه دارد که در عین حال که به وظائف خاص خود میپردازد این نیروها را در مقابل فاشیسم بسیج کند چه این دو امر تفکیک پذیر نیستند و در یک مسیر قرار دارند.

در اینجا باید بر اشاره‌ای که در فوق کردیم تأکید مجدد کنیم و بر این امر اصرار ورزیم که چپ در عین حال که به وظائف خاص خود میپردازد، مبارزه ضد فاشیستی اقدام میکند. در میان نیروهای چپ کمونیستها میدانند که بسیار سهل است که در جو مبارزه ضد فاشیستی، مبارزات طبقاتی ویژه بدست فراموشی سپرده شود. این انحرافی است که با کمون مکرراً اتفاق افتاده و کمونیستهای را به حد عناصر صرفاً ضد فاشیست تقلیل داده است. کمونیستها مطلقاً ضد فاشیست هستند و نه صرفاً. آنها کمونیستهای ضد

فاسیست هستند. آنها از اینکه به حد لیبرالهای
 ضد فاسیست عوط کنند و همگامی با مبارزات طبقاتی
 کارگران را در عمل نفی کرده یا بدست فراموشی
 سپارده همواره اجتناب میکنند. هیچ چیز برای
 لیبرالها دلپذیرتر از این نیست که کمونیستها
 مبارزه طبقاتی خود را تعطیل کرده و به حقوق آنها
 بسپارند. ولی هیچ چیز برای کمونیستها با بخشودنی
 سر از این نخواهد بود که مبارزه ضد فاسیستی
 را سپاهای برای تعطیل مبارزه طبقاتی کنند.
 کمونیستها در عین حال که از هیچ کوششی در مبارزه
 با فاسیسم دریغ نمیکنند معینا همواره ایستاد نظر
 دارند که فاسیسم یکی از حلوهای سرمایه داری است
 و سیاست محدود کردن مبارزه به یکی از حلوها به
 معنای احیاء رسد دادن به سایر حلوهاست. کمونیست
 ها مبارزه ضد فاسیستی و ضد سرمایه داری را همواره
 عین میکنند. مبارزات طبقاتی و کمک به بسیج
 رجمکنان و سازماندهی آنان را هرگز تعطیل نمیکنند
 و میدانند که مبارزات طبقه کارگر به تنها مبارزه
 علیه سلطه سرمایه بطور عام است بلکه مؤثرترین
 و فاطم تر عامل در شکست فاشیسم نیز هست. تاریخ
 این حکم را به نایب مهر کرده است.

بنابر آنچه که گفته شد نتیجه میگیریم که فعالیت

کمونبستها در شرایط حاضر سه سطح را در بر میگیرد.

۱- فعالیت ویژه طبقاتی، کار در میان کارگران، پیوند با طبقه کارگر و ادای سهم و وظیفه در تنهید و اعتلا مبارزات صنفی و اقتصادی و سیاسی، روسگری و ترویج مباحی ابدئولوژیک در میان آمادترین عناصر و بخشها

۲- همکاری و اتحاد عمل با سایر نیروها و عناصر حید در رسته های مختلف مبارزه با سرمایه داری و کمک به ایجاد جریانی که با برخورداری از کمی و کیفیت مناسب بتواند چپ مستقل را در سطح جامعه معرفی کرده و درستی می آرا در مقابل سایر نیروها بد و مسووح تمام نشان دهد.

۳- همسوئی مبارزات با نیروهای ضد ناسیست و کمک به اتحاد و کسری وسیعترین سکر مقاومت پیوده ای در مقابل اقدامات نیروهای سلطه طلب و ضد کمونیست.

بنها با در نظر گرفتن این سه سطح فعالیت است که نه تنها مبارزات طبقاتی و ضد فاسیستی در مقابل یکدیگر فرار نکرده و ناسی هم نمیشوند بلکه به یکدیگر کمک میسازند، و برار جانب دیگر همکاری اتحاد شده بین نیروهای چپ، روند فرعه و تنهید کدینه را سطح کرده و توان این نیروها را در مقابلته های غیر ضروری هدر نداده و جهت ایجاد یک جریانی قدرتمند چپ به حرکت در خواهد آورد.

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران .
- ۲- نکاتی درباره پروسه تجانس (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است) .
- ۳- پروسه تجانس ، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول) .
- ۴- استالینسم ، تبادل نظر ... (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوتسهدون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مراحل تدارک انقلابی .
- ۷- مداخلی بر اقتصاد سیاسی (والیه - سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد ؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول) .
- ۱۳- مداخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .
- ۱۴- انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک .
- ۱۵- نشریه رهائی - شماره های ۱ و ۲ و ۳ .